

پایان حکومت انشان و شوش و ظهور امپراطوری پارس

میروشجی *

ترجمه: قاسم بایگی **

- ۱- تعیین محل پارسوا/ پارسوماش
نظریه‌های قدیمی و کشفیات اخیر ص ۷ - پارسوا / پارسوماش از قرن نهم تا قرن ششم ص ۱۰ - پارسوا/پارسوماش وانشان/پارسا
- ۲- قوانین سیاسی انشان در قرن هفتم
پادشاهان انشان و شوش در قرن هفتم ص ۱۸ - نقش برجسته نوعیلامی نقش رستم ص ۱۹
- ۳- ترتیب زمانی تاریخی اولین پادشاهان فارس
فهرست سلسله‌ای ص ۲۱ - تاریخ ترتیب زمانی ص ۲۱ - تاریخ استوانه کورش اول ۲۶ص.
- ۴- از انشان تا پارسا
زمینه تاریخی ص ۲۹ - زمینه قومی نژادی ص ۳۰ - زمینه‌های سیاسی و فرهنگی ص ۳۹.
- ۵- جمع‌بندی

قتل و غارت شوش توسط سپاه آشوریان در پاییز سال ۶۴۶، ق.م، رویدادی است که اکثر مورخان برای نشان دادن پایان تاریخ عیلام در نظر گرفته‌اند. توصیف وحشتناکی که آشوربانیپال از این حادثه کرده و احساسی که از نابودی یکی از کهن‌ترین امپراطوریهای شرق بدست می‌دهد و نیز بیش از یک قرن سکوت تقریباً مطلق منابع تاریخی در مورد شوش، به بعد و مبنای این قضاوت و نظر را تشکیل می‌دهند. باری، روی یک نقشه‌ی دقیق نظامی، آخرین لشکرکشی

* - Miroshjji عضو مرکز پژوهش‌های علمی فرانسه

** - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد

۱ - تاریخ واقعه با تخمین نسبتاً دقیقی از زمان انتشار منشور F آشوربانیپال تعیین شده است. J.M. Aynard منشور لوور ۹۳۹، ۱۹(۱۹۵۷)؛ H.Tadmor, proc. ۲۵th intern. کنگره شرق، جلد ۱، سال ۱۹۶۴، ص ۲۴۰.

آشوریان در برابر عیلام تأثیری را که سالنامه نویسان به آن نسبت می‌دهند، نداشته است. این حمله^{۱۴} تا ۵ ماه بیشتر طول نکشیده است، که در طی آن آشوریان ناگزیر بوده‌اند فواصل^۲ قابل توجهی را طی کنند. جای تردید است که این هجوم به نابودی لشکر عیلام^۳ منجر شده باشد. به‌ویژه باید خاطر نشان ساخت که به‌نظر نمی‌رسد عملیات نظامی به آنسوی دشت خوزستان^۴ کشیده شده باشد. بعبارت دیگر به سرزمینهای پست عیلام محدود شده و بر سرزمینهای وسیعی که بخش شرقی حکومت انشان و شوش را تشکیل می‌دهند تأثیری برجا نگذاشته است. وانگهی امروزه می‌دانیم که تسخیر شوش هیچ‌گونه گسیختگی را از نظر باستان‌شناسی در ادامه حیات آن شهر نشان نمی‌دهد، چرا که تمدن عیلام حداقل به مدت یک

۱- لشکر کشی‌ها به عیلام عموماً در بهار و در حوالی ماههای مه و ژوئن انجام گرفته است. قتل و غارت شوش در اواخر لشکر کشی یعنی در حوالی ماههای سپتامبر - اکتبر روی داده است چون الهه «نانا» که در شوش زندانی بوده است، در نیمه‌های ماه نوامبر به «اوروک» باز گشته است: ر.ک: Aynard منشور لوور ۱۳SS.

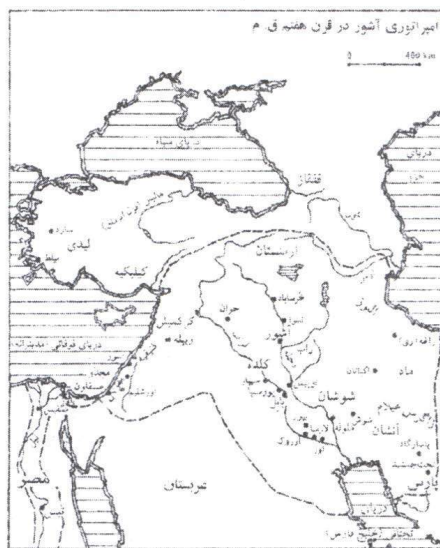
۲- آشور بانپال (منشور F، IV۶۵) اعلام می‌کند که تا عمق ۶۰ برگرو - برابر با ۱۲۰ روز پیاده‌روی - در عیلام پیشروی کرده است. اما این اشاره قرار دادی به نظر می‌رسد (برای تعیین اندازه برو رجوع شود به CAD B۲۰۸S و مخصوصاً ملاحظات یونگ در کتاب ایران ۵ [۱۹۶۷] ۴۵، ۱۶n. فاصله در تا شوشتر بر اساس جاده‌های جدید برابر با ۴۰۰ کیلومتر می‌باشد. اگر فاصله تقریباً هزار کیلومتری طی شده توسط آشوریان را ارزیابی کنیم، متوجه می‌شویم که لشکر کشی با آهنگ سریعی صورت پذیرفته است.

۳- در سالنامه‌ها درگیری نظامی عمده‌ای ذکر نشده است مگر در ایدید (L.Ab-e Diz) در پایاب Dur-Undasi (چغازنبیل) که در آنجا پادشاه عیلام به منظور سد کردن راه آشوریان نیروهایش را گردآورد. رجوع کنید به Aynard منشور لوور ۴۸SS (بخش چهارم صفحات (۲۵-۲۸، ۴۶-۴۴)؛ ARAB II, Luckenbill, ۸۰۵-۸۰۷ SS، در ماههای ژوئن - ژوئیه سال ۶۴۵ جتی حمان - هالتاش سوم به آشور بانپال پیشنهاد یک عملیات نظامی پیوسته را داد. در مورد تاریخ حوادث بعد از قتل و غارت شوش رجوع شود به: cczliii-cccx۱۷ و Streck, Asb و J.Schawe, Untersuchung der Elam-briefe aus Archir Asurbanipals Dissertation, Berhin, ۱۹۲۷)۳۷s; Cameron, ۲۰۹-۲۱۱ تاریخ ایران باستان

۴- منشور F رسام (Rassam) عبور از ایدید (Idide) را یک پیروزی به حساب می‌آورند (که در پایاب چغازنبیل با مشکل همراه نبود) و از عبور از کارون که مثل آبدیز رودی مهم به شمار می‌آید نامی نمی‌برند. بدین ترتیب این فکر به ذهن خطور می‌کند که هیچگاه نتوانسته‌اند از کارون عبور کنند. R.Ghirshman, سوریه ۲۷ (۱۹۵۰) ۲۲۰ بر اساس دلایلی مشابه حدس زده است که رود کارون مرز سرزمین خیدالو تشکیل می‌داده است.

قرن^۱ در عیلام ادامه یافته است. در این زمینه فقط سنگنوشته که راهنمایی تاریخی و محسوس است امکان می‌دهد تا میان قرن ماقبل این سده و قرن بعدی این تاریخ^۲ سرنوشت‌ساز را تشخیص دهیم.

تسخیر شوش حادثه‌ای با ارزش تاریخی بسیار است چون به‌عنوان یک راهنما در تعیین تاریخ و شوش به ما کمک و رویداد بیان‌کننده پایان سیاسی، تجاری و درست مانند حکومت با استقرار عناصر قومی نیز قبیله‌ای در دشتهای مرتفع زاگرس در آغاز سرعت یافته است. اما محض و کامل نشان نمی‌دهد. در واقع ششم ادامه یافته است.



سقوط حکومت انشان می‌کند. همچنین این روند طولانی از محلال اجتماعی می‌باشد، - بابل در همان دوره که - نژادی غیربومی و خوزستان و دره‌های هزاره اول، انقراض آن این واقعه نابودی سازمانهای عیلامی را تاریخ عیلام تا قرن

پس از لشگرکشی سال ۶۴۶ ق.م و سقوط ساختارهای سیاسی که نمودی از اتحاد را حفظ کرده بودند، سرزمینهای تشکیل‌دهنده حکومت انشان و شوش چه سرنوشتی پیدا کردند؟ در جای دیگر بیان کردیم که در سرزمینهای جنوبی و به مفهوم دقیق‌تر در عیلام، در دیرترین زمان قابل‌تصور از تاریخ ۶۲۵ حکومتی عیلامی دوباره تأسیس شده است. این حکومت تا نیمه دوم قرن ششم، یعنی تا زمانی که یک پادشاه پارس، احتمالاً کوروش دوم، با الحاق پایتخت^۳ آن به قلمرو خود به حیات آن خاتمه داده، ادامه یافته است. مقاله حاضر در نظر دارد سرنوشت سرزمین

۱ - Miroshedji, Cah DAFI 12(1981) 38s.148-150. ر.ک - ۱

۲ - Miroshedji, RA 76 (1982) 51-63. ر.ک - ۲

۳ - Ibid, 59-63

علیای عیلام یعنی آنشان را در دل ایالت فارس بررسی کند. در همین منطقه است که هسته اولیه امپراطوری هخامنشی در حدود قرون ۷-۶ شکل یافته است. مورخان برای ترسیم تاریخ این منطقه، عموماً بر یک طرح کلی تاریخی و گاه‌شماری اتفاق نظر دارند که بدین صورت خلاصه می‌شود: پارسیان زمانیکه در قرن هشتم و یا اوایل قرن بعدی پس از یک مهاجرت طولانی به جنوب‌غربی ایران رسیدند، کنترل سرزمین آنشان را در حدود سال ۷۰۰ و یا حداکثر در ۱۵ سال اول این قرن بدست گرفتند. اگر جد خاندان پارس‌های هخامنشی یعنی هخامنش را به‌عنوان یک شخصیت تاریخی یا تخیلی در نظر بگیریم، این خاندان در سال ۶۴۶ ق.م دومین یا سومین نسل خود را پشت‌سر می‌گذاشته است. این نظریه بر متنی از انتشار H سالنامه‌های آشوربانیپال مبتنی است که از فردی به‌نام کورش (Kuras)، به‌عنوان پادشاه پارسوماش حکایت دارد که بعد از دریافت خبر شکست وحشتناک عیلام، قبیله‌اش را به‌همراه پسر ارشدش آروکو به نینوا فرستاد. از زمان E.F. وینر که در بیش از ۵۰ سال پیش یکی از دو روایت مشهور این رویداد^۱ را انتشار داده است، این مسأله موردقبول



۱- (۱۱۰۷-۱۳) ۴ (۱۹۳۱/۳۲) E.F. Weidner, این بخش (H۲) به آخرین چاپ سالنامه‌های آشور بانیپال مربوط به سال ۶۳۹ تعلق دارد: ۱۰۶-۱۱۰ (۱۹۶۸) عراق ۳۰ (۱۹۶۸), ARMillard. دومین روایت این واقعه که کوتاهتر است بر سنگفرشهای معبد ایشتار در نینوا حک شده است: ۱۱۵-۱۱۸ (۱۱-۹۵ و ۸۶ (۱۹۳۳). ۲۰ R.C.Thompson, AAA

واقع شده است که کورش پادشاه پارسوماش کسی جز کورش اول، پادشاه انشان، فرزند چشپش و پدر بزرگ کوروش دوم^۱ نبوده است. این موضوع ایجاب می‌کند که آغاز سلسله‌ی هخامنشیان را در سرزمین انشان و در حدود سالهای ۷۲۵/۷۰۰ ق.م^۲ قرار دهیم. وانگهی این تعیین هویت و یکی دانستن آنها که بدون هیچ بحثی می‌توانیم آنها را دربارهی دوره‌ای که اسناد تاریخی و باستان‌شناسی دربارهی آن از امروز هم کمتر است بپذیریم، بدنبال کشفیات سالهای اخیر بسیار مورد تردید واقع شده است.

این تعیین هویت و همانندی اساساً دو مسأله و مشکل را مطرح می‌سازد: نخست جغرافیای تاریخی که هم تعیین محل پارسوماش و هم اوضاع سیاسی انشان در قرن هفتم را دربر می‌گیرد و ثانیاً مسأله ترتیب زمانی که به شروع سلسله پارس مربوط می‌شود. راه‌حلهایی که امروزه برای این مشکل می‌توان آورد ما را به این سمت سوق می‌دهد تا شرایطی را که در آن مرحله‌ی گذار میان حکومت عیلامی انشان و شوش و حکومت پرسی انشان یعنی پارسای هخامنشیان، ایجاد شده است، را دوباره بررسی نماییم.

(تعیین محل پارسوا/ پارسوماش (نظریه‌های قدیمی و کشفیات اخیر)

یکسان دانستن پادشاه پارسوماش و کورش اول پادشاه انشان ایجاب می‌کند که همانندی قلمروشان را نیز بازشناسیم. مدت مدیدی است نپذیرفته‌ایم که پارسوا و پارسوماش، نامهای دو مکان که اغلب در منابع به خط میخی دوره نوآشوری از، زمان سلطنت شلمانسر سوم (۸۲۴ - ۸۵۸) تا حکومت آشوربانیپال (۶۲۷ - ۶۶۸) دو واژه‌ی مترادف هستند که سرزمینی واحد از زاگرس یعنی ناحیه‌ی نخستین پارسها^۳ را نشان می‌دهند. مشکل تعیین موقعیت این شهر موضوع

۱- ر.ک: شرق ۴-۳/۳(۱۹۳۴)۳۶۵، F.Konig, Der alte Cameron, تاریخ ایران باستان، ص ۲۰۴.
 ۲- ر.ک: Weidner, Afo 7,5; Comeron HEI 232; و دیگر نویسندگان که در بالا به آنها اشاره شد شروع سلسله هخامنشیان را بین سالهای ۶۷۵ و ۷۳۰ می‌دانند.
 ۳- ر.ک: ۱۲ و ۱۰۶n ایران، Levine, و 3. n.cccxvi Streck, Asb, که صحت این معادله را نشان می‌دهد. S.parpola, (۱۹۷۰)۲۷۴ s.,s.r. - داند Diakonoff. CH I. II 64s که پارسوا را از پاسواش متمایز می‌داند. AoAT6 از متون (به جز سنگفرشهای معبد ایشتار در نینوا) و نسخه‌های بدل متنوع خطی به عنوان مرجع استفاده کرده است. به خاطر سادگی، ما در این مقاله از املاهای پارسوا و پارسوماش که رایج‌ترند استفاده کردیم.

مباحثات^۱ فراوانی بوده است. نظریه‌ای که اغلب تا همین اواخر هم پذیرفته شده بود از شمال تا جنوب و طبق ترتیب زمانی و تاریخی، سه سرزمین پارس را در زاگرس مشخص می‌کند: یک پارسوا که در غرب یا جنوب‌غربی دریاچه‌ی ارومیه واقع شده، دیگر پارسوا/پارسوماش که در زاگرس مرکزی متمایل به سمت جنوب قرار گرفته است و آخرین پارسوا که سرزمین پارسه‌های هخامنشی در ایالت کنونی فارس می‌باشد. ودنر گمان می‌کرد که کورش بر پارسوماش زاگرس مرکزی دقیقاً نزدیک به انشان، حکومت می‌کرده است. ودنر این شهر را در شرق یا شمال شرقی عیلام^۲ قرار داده است. کامرون اعتقاد داشت که این سه پارسوا به سه مرحله مهاجرت قبایل پارس از سرزمین اصلی‌شان، در جایی آنطرف قفقاز به سرزمین مقصدشان یعنی جنوب‌غربی فلات ایران مربوط می‌شود. پارسها احتمالاً در حوالی سال ۸۱۵ از سرزمین پارسوا واقع در کرانه‌های دریاچه‌ی ارومیه تا زاگرس مرکزی مهاجرت کرده‌اند و در آنجا، در شمال شرقی شوش، حکومتی تحت عنوان پارسوا/پارسوماش به یادبود سرزمینی که ترک کرده‌اند، تأسیس نمودند. در حدود سال ۷۰۰ ق.م هخامنش پادشاه آنجا بوده است. جانشین او چش‌پش که ابتدا رعیت و زیردست فراررت بود از وقفه تسلط سکاها درمدی، برای فتح سرزمین مجاورانشان در شرق شوش و سپس پارسا که همجوار این سرزمین بوده استفاده کرده است. او نیز این سه قلمرو حکومتی را بین دو پسرش تقسیم کرده است: کورش اول سلطنت پارسوماش و انشان را بدست آورده است و حکومت پارسا^۳ نصیب آریامنا شده است.

این نظریه دارای این مزیت است که به تمام وقایع شناخته شده و یا حتی احتمالی تا بیست سال پیش توجه داشته است و کمابیش به صورت تحت‌اللفظی توسط اکثر دانشمندان تأیید شده است.^۴ اما این نظریه با کشفیات اخیر مورد سؤال واقع شده است و دیگر نمی‌تواند مورد تأیید قرار

۱- (با کتابنامه) ص ۱۰۶-۱۱۲، Iran 12، Cf. Levine

2 - Af07,5,n.21; Afo 9(1933/34) 103n.98.

۳- Cameron, HEI, 31 s.n. 28, 142, 166, 179-۳ در مورد مسأله تقسیم قلمرو مراجعه شود به زیر صفحه ۲۸۱.

۴- همچنین Dandamaev, persien 91-93; Ghirshman (MDP 36, 75; Iran [1954] 122ss; MDP 45, 150-161) چنین فرض کرده است که پارسها قبل از ورود به فارس در شرق خوزستان سکنی گزیده‌اند. این فرضیه توسط Stronach و Miroshedji, cah. DAF I 12, 36.s مورد بحث قرار گرفته است.

بگیرد. از طرفی، لوین نشان داده است که پارسوا شمالی که محل آنرا در غرب یا جنوب غربی دریاچه ارومیه تعیین کرده‌اند، مخلوق اثر آشورشناسان می‌باشد.

حداقل تا زمان سناخریب تمامی مأخذهای نوآشوری و اورارتویان در واقع شامل تنها یک سرزمین واقع در زاگرس مرکزی در اطراف ماهیدشت^۱ می‌شوند. از طرف دیگر از این پس واضح و مبرهن است که شهر انشان در تل مالیان، در مرودشت در ۴۸ کیلومتری شمال شرقی پرسپولیس^۲ واقع شده است. سرزمین انشان مربوط به سرزمین پارسا می‌شده است که تمام یا قسمتی از ایالت فارس کنونی را دربر می‌گیرد. از همان زمان، بازسازیهای تاریخی پیشنهادی توسط وینر و کامرون را باید غیرمحمتمل دانست. تا زمانی که مکان دقیق آنها ناشناخته مانده بود، ما حق این فرض را داشته‌ایم که پارسوا/پارسوماش، انشان و پارسا را سه قلمرو شاهزاده‌نشین همجوار اما مجزا بشماریم که پارس‌ها کنترل آنرا بتدریج و با پیشرفتشان به سوی جنوب از منطقه کرمانشاه تا کرانه‌های خلیج بدست گرفته‌اند. اما چون امروزه محقق شده است که بیش از ۵۰۰ کیلومتر کوهستان و دره‌های عمیق پارسوا/پارسوماش را از انشان/پارسا جدا می‌کرده است، احتمال قوی‌تر اینست اینگونه جمع‌بندی نماییم که چش‌پش و جانشین او یعنی کورش، پادشاه یکی از این دو کشور بوده‌اند و بر هردو به صورت همزمان حکمرانی نمی‌کرده‌اند.

بسیاری از دانشمندان با آگاهی از این توالی، اینگونه نتیجه‌گیری کرده‌اند که تا زمان سلطنت سناخریب، سرزمین پارسوا/پارسوماش در زاگرس مرکزی جای داشته است اما از زمان حکومت آشوربانیپال باید در فارس واقع باشد که با انشان/پارسا^۳ مطابقت دارد. دلیل آورده شده برای اثبات این مطلب اینست که "یکی از پادشاهان پارسوماش بنام کورش کسی جز همان کورش اول^۴ نیست که" یکی از پادشاهان هخامنشی بوده و خاندان هخامنشی به صورتی تنگاتنگ در فارس^۵

۱- ر.ک: Levine, Iran 12, 106-112 و نیز Diakonoff. CHI و J. Reade. Iran 16(1978)139s

63 II که پیشنهاد می‌کنند محل پارسوا را در نواحی شمالی‌تر یعنی در سندج در نظر بگیریم.

Lambert, RA 66 (1972) 61-76. J.Hsnman, Iran 10 (1972)101-124. ر.ک- 2

۳- ر.ک: E. Herzfeld. امپراطوری پارس (۱۹۶۸). s. 185, s. ۱۶۹.

۴- ر.ک: Herzfeld همان مرجع، ۱۷۰.

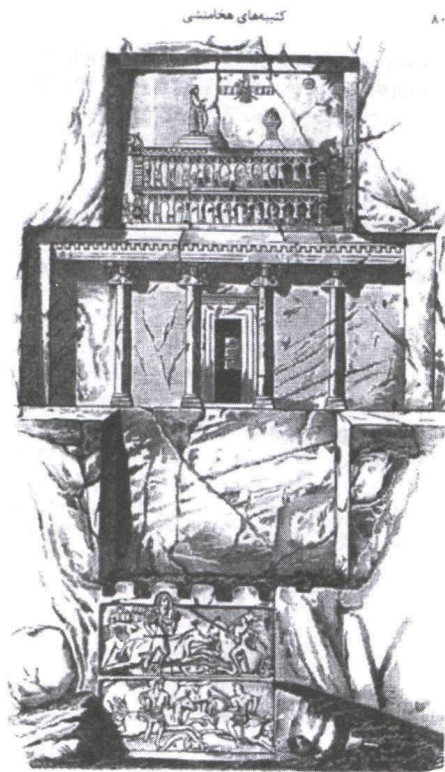
۵- ر.ک: Levine, Iran 12, 111.

مستقر بوده است. مشکل عمده عبارتست از تعیین تاریخ و توضیح جابه‌جایی پارسوماش از ماهیدشت تا فارس. چون احتمال دارد که پارسوا در زمان جنگ خالول به سال ۶۹۱ ق.م هنوز در زاگرس مرکزی واقع بوده است، این انتقال را در تاریخ ۶۹۱ و ۶۴۵ ق.م تعیین نموده‌اند و آنرا نتیجه فشار تورانیان فرض کرده‌اند که از قدرت یافتن آنها در زاگرس مرکزی از سال ۶۷۵ ق.م^۱ آگاه نیستیم. بنابراین مسأله مهاجرت پارسها پدیده‌ای یکپارچه، سریع و پایان‌یافته در کمتر از یک نسل خواهد بود. این فرضیه‌ایست که امروزه رایج است. فرضیه‌ای دیگر که توسط I.M. دیاکونوف بسط داده شده است، وجود همزمان دو شاهزاده‌نشین مجزا را از همان اوائل هزاره‌ی اول در نظر می‌گیرد: پارسوا واقع در منطقه کرمانشاه و پارسواش/پارسوباش که محل آن در فارس تعیین شده است. بنابراین نه انتقال نام مکان وجود داشته و نه مهاجرت قبایل پارس. پرسیان باید از همان اول قرن نهم فارس را تحت کنترل درآورده باشند و یکی از هخامنشیان قلمرو جدیدی در حدود سال ۷۰۰ ق.م^۲ در آنجا پایه‌ریزی کرده باشد. آیا مدارک مربوط به مکان‌شناسی پارسوماش در متون مربوط به قرن هفتم این فرضیه‌ها را مورد تأیید قرار داده است؟

پارسوا/پارسوماش از قرن ۹ تا قرن ۶ ق.م

تا زمان سلطنت سارگون دوم (705-722) همانطور که لوین آنرا نشان داده است، پارسوا یک شاهزاده‌نشینی (مدتی هم یک ایالت آشوری بوده) از زاگرس مرکزی بوده است که در حاشیه شرق آن مدی، در شمال مانا، در شمال‌غربی و غرب زاموا و نامری و در جنوب‌غربی آن الیبی واقع بوده است. در زمان سلطنت سناخریب (۶۸۱-۷۰۴ ق.م) فقط یکبار نامش در میان متحدانی آمده است که پادشاه عیلام هومبان نیمنا برای مقابله با آشوریها در نبرد خالول در منطقه سامرا^۳

۱- Levine همان مرجع شماره ۸۵ در مورد تورانیان در زاگرس ر.ک:ص ۱۱-۹ CCK9-11, D. J. Wiseman, 2 -Diakonoff, Istorica Midii (1956) 69, cite par Ghirshman, Bior. 15(1958) 257 s.; CHI II 18 ss., 61 ss., 88, 107 n. 2. Voir aussi frye, The Heritage of persia (1963) 70 s. et young, Iran 5(1967) 19.
۳- Luckenbill, ARAB II, s 252. برای تعیین محل خالول رجوع شود به: A.K. Grayson, studies landsberger, AS 16(1965) 342n.44. Levine, JCS34(1982)46-51.



گردآورده است. علاوه بر عیلامیها و بابلی‌ها، متفقیان از سربازانی از پارسوا، انشان، پاشیرو، الیپی و چندین قبیله کلدی و ارمنی تشکیل شده بود، به عبارت دیگر سپاه که از اکثریت قلمروها، شاهزاده‌نشینها و گروههای قبیله‌ای بابل و زاگرس در جنوب جاده خراسان^۱ تشکیل شده بود. نام پارسوا انشان در اصل مستلزم اینست که دو کشور مختلف وجود داشته باشد و شرکت سربازان الیپانی این امر را القا می‌کند که پارسوا هنوز در این دوره منطقه کرمانشاه^۲ را در تصرف داشته است.

همچنین این جمع‌بندی با متن راهنمای جزء جزء مربوط به زمان سلطنت آسارحدون (۶۶۹-۶۸۰ ق.م) تناسب دارد که در آن به نام پارسوماش به همراه مادها و بیت خمبان در رابطه با حمله سومری‌ها^۳ اشاره شده است. تا اول قرن هفتم تمامی مأخذها بیان می‌کنند

که پارسوا/پارسوماش در زاگرس مرکزی قرار داشته است. در ادامه چه روی داده است؟ در زمان سلطنت آشوربانیپال (۶۲۷-۶۶۵ ق.م) مسأله پارسوا در نامه‌ای مطرح شده است که فرستنده به پادشاه خاطر نشان می‌کند که یک غوک سنگی از کشور پارسوا به شهر بیراتی که

۱- A.Zagarell. AMI NF(5) (1982) 49 پیشنهاد داده است که محل پاشیرو را در کوههای بختیاری بدانیم. در مورد الیپی (Ellipi) که در کل به لرستان مربوط است، به توضیحات زیر توجه کنید، n,51 در مورد قبیله‌های کلدی و ارمنی اشاره شده در این متن رجوع شود به J.A. Brinkman, or 46 (1977) 304ss.prelude to 6mpire (1984)11-15

2 -Herzfeld, The persian Empire, 170. Contra: stolper, Elam, 96 s. n. 408.

۳- E.G. Klauber, PRRn35; lerine, Iran12, 111 همه متفق القول این متون را مربوط به سالهای C.675 و C.675 می‌دانند رجوع شود به P.R. Helm, Iran 19(1981)86 و Wiseman, cck, 10;

لویس محل آنرا در «زاموا» می‌داند، انتقال یافته است. بنابراین باز هم در زاگرس^۱ مرکزی هستیم. با املا پارسوماش که در این دوره نظم یافته، به این شاهزاده‌نشین به غیر از دو نوشته شاهی و سه نامه در پنج متن دیگر معاصر هم اشاره شده است.

در بخشی از منشور بابل که از قبیله کورش پارسوماش^۲ روایت می‌کند، هیچ نشانه‌ای از محل این سرزمین نمی‌توانیم بدست آوریم جز اینکه تا حدودی به عیلام نزدیک بوده است. تا اینکه بدنبال پیروزی آشور، پادشاه آنها کورش لازم دیده است که اطاعت خود را به آشوربانیپال اعلام بدارد. نوشته‌ی شاهی دیگری که بر روی سنگفرشهای معبد ایشتار در نینوا حک شده است به قبیله کورش پارسوماش اشاره دارد که معذک همراه قبیله‌ی «پیشلوم» پادشاه «خردیمیری» آورده شده است. دو پادشاه در این نوشته اینگونه توصیف شده‌اند: «پادشاهانی که مأوایشان در دوردست است و در آن سوی عیلام^۳ سکونت دارند.» اما از این اشاره توپوگرافی نمی‌توان نتیجه گرفت که پارسوماش و «خردیمیری» از نظر مکانی در کنار یکدیگر و در یک جهت واقع شده‌اند. به روشنی می‌توان گفت که این عبارت از یک انشای ساده شده نتیجه شده است چرا که در روایت مشروح‌تر آن (و جدیدتر) یعنی منشور بابل، فقط به خودیمیری اشاره شده است. وانگهی می‌توان وضعیت خودیمیری را دقیقاً تعیین کرد. این شاهزاده نشین که از طریق سرزمین دریا با کشتی به آنجا می‌رفته‌اند و در جنوبی‌ترین نقطه دشت خوزستان قرار دارد، احتمالاً در کنار مصب رود کارون در خلیج واقع شده است. در نتیجه از فارس یا منطقه کرمانشاه دور بوده و نسبتاً به سرزمینهای عیلامیان که در سال ۶۴۶ ق.م توسط آشوریان ویران شده و در همین تاریخ^۳ تحت کنترلشان در آمده نزدیک بوده است.

معذک از این دو متن استنباط می‌شود که پارسوماش نه تنها در مجاورت خودیمیری قرار داشته بلکه در نزدیکی خیدالو، یکی از پایتختهای عیلام به همراه شوش و ماداکتو در دوره

1 - ABL 1128; cf. Levine, *ibid.*, 111.

2 - Voir ci- dessus, n.9.

3 - Sur Hudimiri, Voir J. Schawe, Afo 8 (1932/33) 52 s; Fl. Malbran-Labat, JA 263 (1975) 21. Comparer avec Comeron HEI, 193, 204 (Hudimiri dans la region de Hidalu), Herzfeld, *The persian Empire*, 170 s.

(در مورد ساحل خلیج فارس باید گفت که از بوشهر نزدیک‌تر نبودند. و یا در شرق عیلام بوده است.)

نوعیلامی واقع بوده است. دلایل این فرضیه هرچند که هیچ وقت روشن نشده است، اما می‌شود آنها را حدس زد. موضوع اینست که به پارسوماش در سه نامه هم‌عصر در ارتباط با شهر خیدالو اشاره شده است و قلمرو این شهر یا به عبارت بهتر مرزهای آن، به نظر نشان‌دهنده‌ی نقطه نهایی پیشروی آشوریان به سمت شرق در جریان لشگرکشی سال 646 ق.م^۱ بوده است. گمان می‌رود که آشوریان با رسیدن به شرق، نزدیک خیدالو و نیز نزدیک پارسوماش مورد استقبال کورش قرار گرفته‌اند. پادشاه پارسوماش در نزد آشوربانیپال^۲، خود را رعیت و تابع او اعلام می‌کند. اما این فرضیه قابل‌پذیرش نیست چراکه اولاً از پارسوماش در ارتباط با آخرین لشکرکشی آشوربانیپال به عیلام نامی به میان نیامده است، ثانیاً چون پادشاه آشور مشخص می‌کند که کورش قبیله و پسرش را به نینوا فرستاده است و در آخر به این دلیل که این ارسال قبیله چند سال بعد از قتل و غارت شوش احتمالاً در حدود سالهای ۶۴۲/۶۴۳ ق.م^۳ اتفاق افتاده است. حتی اگر مسیر این لشگرکشی را بشود بازسازی کرد، که امکان آن وجود ندارد، نمی‌توان از نشانه‌های توپرگرافی آن برای تعیین مکان و محل پارسوماش استفاده کرد. وانگهی موقعیت واقعی خیدالو شناخته شده

1 - Aynard, Le prisme du Louver, 50 s. (IV 57-58); Luckenbill, ARAB II 808. Et cf. ci-dessus n. 5.

2 - Ainsî, Cameron, HEI, 204; Ghirshman, syria 27, 220; MDP 36, 75; Iran, 122; MDP 45, 150; Hinz, The Lost World of Elam, 157 s.; Darius and die Perser, 52s.; RIA VI (1980/83) 400; Stolper dans Carter/ Stolper, Elam, 52.

۳- تاریخ خراج کوروش دقیق نیست. این تاریخ را نمی‌توان از روی متنی که به آن در منشور بابل (H2) که بسیار تکه تکه و جزئی است اشاره شده است تعیین کرد و نیز از روی سنگفرشهای معبد ایشتر که در آنها حوادث بر اساس نظم تاریخی آورده شده‌اند قابل تشخیص نیست.

(ارتباطات شخصی و [1964]240 Proc 25th Intern. Congr. Orient. I H.Tadmor تخمین می‌زند که باید تاریخ خراج را به حذف آن در چاپ A سالنامه‌ها یعنی بعد از سالهای 42-643 تاریخ تقریبی این چاپ دانست. چون آشور بانیپال اعلام می‌کنند که کوروش بعد از نابودی عیلام اطلاعات خود را اعلام کرده است، حقیقت تاریخ این فرض را بیان می‌کند که خراج کمی پس از توقیف هومبان - هالتاش سوم و پیروزی آشور بانیپال در اما شماش (E-masmas) آورده شده است. این حوادث بعدها یعنی در سال ۶۴۳ اتفاق افتاده است و شرح آن در پایان منشور Rassam آورده شده است.

نیست. کامرون مکان آنرا در کارون^۱ وسطی، گریشمن در منطقه‌ی شوستر^۲ و هاینز در ۲۵۰ کیلومتری جنوب شرقی در حوالی بهبهان^۳ می‌دانسته‌اند. براساس نشانه‌های سنگ نوشته‌های پرسپولیس، R.T هالوک فرض را بر این گرفته که این شهر تقریباً در نیمه‌راه بین پرسپولیس و شوش^۴ قرار دارد. آنچه که مسلم است این شهر در شرق دشت خوزستان در طول جاده‌ای که از شوش به انشان می‌رود قرار داشته است. اما هیچ نشانه‌ای برای اظهارات دقیق‌تر وجود ندارد.

سه نامه باقیمانده که اکنون باید به آنها اشاره کرد به خوبی رابطه‌ای میان پارسوماش و خیدالو برقرار می‌کنند، اما این رابطه بیشتر سیاسی است تا جغرافیایی. در یکی از آنها، مسأله ورود هومبان - نیکاش دوم در سال ۶۵۲ ق.م به شهر خیدالو مطرح شده که در آنجا برادرش تاماریتو اول فرمانروایی می‌کرده است. از مردم پارسوماش به همراه نماینده‌های پوکودو، راشی و یک سفیر از شاماش - شوم اوکین^۵ نیز در آن یاد شده است. این متن به نظر می‌رسد که اعضای یک اتحاد علیه آشوریان را برمی‌شمارد که شامل قبیله ارامنه پوکودو (متحد نبو- بل - شومات) کشور راشی (در مرز عیلام و بابل در مقابل "Der" پادشاه بابل و کشور پارسوماش می‌شود: دیدن تدارکات عملیات انجام شده در همان سال توسط هومبان نیکاش دوم علیه آشوریان در منطقه اوروک^۶ و سوسه‌انگیز است. نامه دیگری از تاماریتو دوم سخن می‌گوید که با سپاهش به وضوح

1 - HEI, 165 n. 26.

2 - Syria 27, 219s.; MDP 36, 73; MDP 46, 150. Et cf. nos remarques ci-dessus, n.5.

۳- این تعیین محل بر اساس مکانی است که نویسنده به خوخنور (Huhnur) نسبت می‌دهد که همین محل هم فرضی می‌باشد.

Hans man Iran 10.108n.54 محل خیدالو را در کهکیلویه، منطقه‌ای کوهستانی در شمال شرقی بهبهان می‌داند.

4 - R.T. Hallock, OLP 92 (1969) 696, s. v.; CahDAFI 8 (1978) 109 s.; CHI II 596 n.4.

5 - ABL 1309. Cf. Streck, Asb., cccxvi n. 3; Cameron, HEI, 192.

6 - Sur ces operations: A. C. Piepkorn, Historical prism Inscriptions of Ashurbanipal, AS 5 (1933) 76 ss.; Luckenbill, ARAB II, 789, 792, 867, 917, 1090 - 1091; Cameron, HEI 919 s. La localisation de Mangisi dans la region d'Uruk a ete proposee par G. J.P. McEwan, RA 74 (1980) 171.

حرکت خود را آغاز کرد و نیز از مردمان پارسوماش نام می‌برد که به او نپیوستند.^۱ این کتیبه احتمالاً به خصومت‌های به‌وجود آمده در سال ۶۴۹ ق.م توسط پادشاه عیلام علیه آشور اشاره دارد که در اتحاد با شاماش - نموم - اوکین و شاید متحدین دیگر آماده هجوم به منطقه نیپور که شدیداً طرفدار آشور بود می‌شد که شورش ایندابی‌بی او را وادار به بازگشت و سپس فرار نمود.^۲ در مورد سند سوم باید گفت آن قدر ناقص است که قابل استفاده به‌نظر نمی‌رسد و احتمالاً شامل حوادث روی داده در زمان لشکرکشی سال ۶۴۷ می‌شود، هنگامی که آشوریان در عیلام فقط تا شوش^۳ نفوذ کرده بودند. بدین ترتیب هیچکدام از این متون تعیین مکان پارسوماش را در نزدیکی خیدالو تأیید نمی‌کند.

از سال ۶۴۰ ق.م به بعد مأخذهای آشوری گنگ می‌باشند و بر شاهزاده‌نشین‌هایی که تا آن زمان دره‌های بلند زاگرس را میان خود تقسیم کرده بودند، سکوت حکمفرما می‌شود. وقتی که متون بابلی دوباره در پایان قرن هفتم از ایران غربی صحبت می‌کنند، به‌نظر می‌رسد این شاهزاده‌نشین‌ها به‌عنوان سازمان‌های سیاسی خودمختار دیگر از بین رفته‌اند چرا که دیگر در این زمان فقط مسأله ماد مطرح می‌شود. با این وجود نام‌گذاری‌های قدیمی هنوز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. تا آنجا که ما می‌دانیم آخرین اشاره به پارسوماش، در فهرستی مربوط به جیره بابل در تاریخ ثلث اول قرن ۶ ق.م دیده می‌شود. این فهرست ۳ گروه پارسوماش (Par-su-mas-a-a) را برمی‌شمارد که نامهایشان با آواهای ایرانی^۴ مطابقت دارد. این فرضیه را نمی‌شود از پیش رد کرد که این آدمها اهل فارس بوده‌اند. اما احتمال این فرضیه بسیار ضعیف است چون در بابل در

۱- این نوشته به شهر Iahdik (در بابل در مرزهای عیلام اشاره دارد. در مورد این لشکرکشی ناکام تاماریتو II رجوع شود به: در مورد Nippur در طی جنگهای بابلی آشور بانپیل رجوع شود به - در مورد خواندن و املاي کلمه Indabibi به جای Indabigas رجوع شود به Brinkman در آمدی بر امپراطوری ص ۱۰۱، شماره ۵۰۶. AS 5.78, Sur cette expedition a vortee de Tammaritu II: Piepkorn, 192s. ss, 102s.; luckenbill, ARAB II, 792, 867, 924, 1075, 1086, 1095; et cf. cameron, HEI, 192s. Sur nippur pendant ies guerres babyioniennes d'Assurbanipal: j.a.Brinkman, Mesopotamia 7 (1979)236.-pour la lecture Indabibi au lieu d'Indabigas, voir Brinkman, prelude to Empire, 101 n.506.

۳- این نامه را مربوط به سال ۶۴۶ می‌داند و از این تاریخ برای بازسازی روند این لشکرکشی استفاده می‌کند.

۴- ABL 1311. cf. Streck, Asb., cccxx n.5 کامرون، تاریخ ایران باستان شماره ۶۴

4 - R.Zadok, Iran 14 (1976) 66

همان دوره فوج مهاجران قابل توجهی از ایلام، بیت همبان، اییی، ماد، یعنی از سرزمینهای نزدیک پارسوماش زاگرس مرکزی^۱ وجود داشته‌اند.

در مجموع هیچ متنی از قرن هفت، خواه کتیبه‌های شاهی و خواه اسناد و مدارک تاریخی اداری، این نتیجه را به دست نمی‌دهد که پارسوماش در آن زمان در فارس واقع بوده است و حتی فرض آن را نیز متحمل نمی‌داند. این فرضیه و نظریه مرتبط با آن یعنی انتقال اسامی مکانها، به عبارت دیگر مهاجرت پارسها از زاگرس مرکزی تا فارس در حدود اواخر قرن هشتم فقط براساس شباهت نام سرزمینها و یکی بودن اسامی خاص استوار است: شباهت اسامی مکانی میان پارسوا/پارسوماش و پارسا و یکسانی اسامی خاص و یکی بودن آنها میان کورش پادشاه پارسوماش و کورش پادشاه انشان. در اینجا نیاز مبرمی نیست که سستی این براهین را خاطر نشان کنیم. شباهت اسامی مکانها را می‌شود با مأخذهای زبان‌شناسی مشترک در میان بسیاری از مناطق زاگرس توضیح‌پذیر دانست و لزوماً یک حرکت جمعیت را حداقل در گذشته‌ای نزدیک ایجاب نمی‌کند.^۲ در مورد یکی بودن اسامی خاص باید گفت که می‌تواند فقط اتفاقی باشد: نام کورش در این دوره نادر نبوده است و توسط شاهان و عامه مردم^۳ استفاده می‌شده است. وانگهی نام پسر بزرگ کورش، اروکو، شکل اسامی خاص در زاگرس مرکزی را متذکر می‌شود که در آن منطقه پسوند اوکو^۴ در قرن هفتم بسیار معمول بوده است. این امر که آشوربانیپال کورش را پادشاه پارسوماش توصیف می‌کند و نه پادشاه انشان در اصل بیان‌کننده‌ی این مطلب است که صحبت از وجود دو پادشاه^۵ متفاوت در میان است. همچنین مشاهده می‌شود که در نوشته‌های شاهی عیلامی و در کتیبه‌های شوش قرن ۶ ق.م ابداً مسأله پارسوا/پارسوماش و پارسا مطرح

1-Ibid., 61 s.

2-Voir ci-dessous, p.296.

۳- در مورد ریشه‌شناسی این نام به کتابنامه ارائه شده توسط Wieschofer, Dareios, 201n رجوع شود.
4 -F.W.konig cite dans weidner, Afo7, 6n.23; der alte Orient 33/3-4, 57s.; S.Smith, Isaiah chapters XL-LV (1944) 122n, 29; Young CAH IV. Sur l'etymologie de ce nom, voir Hinz, RE Suppl. 12, 1024, et Diakonoff, CHI II 133 n. 1.

۵- درباره توضیح Weidner از این بی‌نظمی و نابهنجاری رجوع شود به Herzfeld. P.269 در کتاب امپراطوری فارس و ۸۶۰ در آن نشانی از محافظه کاری مهرخانه آشوریان می‌دیده است.

نیست در حالی که به کرات^۱ به انشان در آنها اشاره شده است. بالاخره جای تردید است که یک پادشاه فارس بعد از تصرف شوش از جانب آشوریان نگران باشد. تا آن اندازه که بشود آنها را شناخت اهداف نظامی آشوربانیپال در عیلام به سیاست بابلی‌اش مربوط بوده و از سال ۶۴۸ ق.م به نگرانی‌اش در مورد کنترل سرزمین دریا بستگی داشته است. انشان برای او هیچ مزیت استراتژیک نداشته است، به شکلی که پادشاه آن سرزمین چون به خاطر فاصله زیاد و کوهستانهایش بسیار حفاظت شده است هیچ نیازی نداشته که به او خراج بپردازد.

بنابراین می‌تواند به حقیقت نزدیک باشد که از قرن ۹ تا ۶ ق.م، نام مکانی پارسوا/پارسوماش بیان‌کننده‌ی تنها یک منطقه از زاگرس مرکزی واقع در حوالی کرمانشاه می‌باشد. این نام مکانی قابل معاوضه با پارسا که در طی نیمه دوم قرن ۶ پدید آمد، نمی‌باشد و فقط در ارتباط با سرزمین فارس تأیید شده است.

این جمع‌بندی امکان بهتری برای درک نقش پارسوماش در زمان آشوربانیپال و زمینه تاریخی قبیله کورش بدست می‌دهد. اگر اشارات انجام شده به پارسوماش در نامه‌نگاریهای شاهانه را به‌طور صحیح تفسیر نماییم این سرزمین در سالهای ۶۵۲ و ۶۴۹ ق.م به ائتلاف‌های عیلامی - بابلی پیوسته است که با ائتلاف بوجود آمده در سال ۶۹۱ قبل از نبرد خالول که قبلاً در آن شرکت داشته قابل قیاس می‌باشد. این ائتلاف‌های ضدآشوری که در میان ملت‌های زاگرس و مزوپوتامی نیز شکل گرفت ایجاب می‌کند که شرایط ژئوپولیتیک و قوانین استراتژیک در طی نیمه‌ی اول قرن ۷ ق.م تغییری نکرده باشند. اینکه محل پارسوماش در این دوره تغییری نکرده است استنباطی از روی قراین می‌باشد. پس از قتل و غارت شوش در سال ۶۴۶ آشوریان برای تثبیت پیروزی‌شان و استقرار در مناطق مرزی عیلام به دو یا سه سال زمان نیاز داشته‌اند. احتمال می‌رود که از سال ۶۴۳ ق.م یعنی تاریخ دستگیری هم‌مان‌هالتاش دولت آشور نه‌تنها دشت‌های زاگرس - سرزمینی عیلامی که شهر ماداکتوی^۲ پایتخت در آن قرار داشته - بلکه "پشت - کوه"

۱- این نوشته‌های شوشی به چندین NP ایرانی اشاره می‌کنند. با این وجود می‌توان این اشکال را گرفت که انشان نام عیلامی پارسا است. ر.ک: König, Eki n 85:11. Scheil, MDP 9, n 169: rev. 23.
 ۲- در مورد محل ماداکتو رجوع شود به Miroschedji, cah DAF I 12 (1981) 174

سرزمین الیبیانی همجوار با پارسوماش^۱ را تحت کنترل داشته است. بعد از اشغال سرزمین دریا و دشت خوزستان توسط آشوریان کوروش متحد پادشاه عیلام مانند "پیشلوم" متحد "نبو - بل - شومات" خود را در تقابل مستقیم با آشور بانیپال می‌دید به همین دلیل هردو باید در اسرع وقت خود را تسلیم او می‌کردند.

اوضاع سیاسی انشان در قرن هفتم

شاهان انشان و شوش در قرن هفتم

با مشاهده این مطلب که سرزمین انشان در این دوره هنوز مورد ادعای عیلامی‌ها بوده است. این جمع‌بندی در مورد تعیین مکان پارسوا/ پارسوماش در قرن هفتم باورپذیر می‌نماید. عیلامیان تا قرن هفتم لقب بسیار قدیمی "پادشاه" انشان و شوش را به کار می‌برده‌اند که حاکمیت آنها را همزمان بر فارس و خوزستان^۲ نشان می‌دهد. این عنوان، یا بسیاری از تشریفات سیاسی که استفاده و کاربرد آن را باب کرده‌اند (مانند دعا‌های مربوط به ناپیریشا [نایپراسو] و انشوشیناک که به ترتیب خدایان انشان و شوش بوده‌اند) توسط ۵ نفر از ۶ پادشاه نوعیلامی مورد استفاده قرار گرفته است که ما کتیبه‌های آنها را در اختیار داریم که بدین قرار است. شوتورناهوئته اول^۳ (۶۹۹ -

۱- تعیین محل Ellipi توسط یونگ در Levine, Iran 12, 104-106 و Iran 5,13s این سرزمین که کمابیش با شیماشکی دوره عیلام باستان (R.Henrickson,) cf. M. Stolper, ZA72 [1982] 45s;) و سرزمین اقوام کاسی که بر عهد جدید نزدیک‌ترند در ارتباط است، به طور مرسوم به عیلام یا به شوش پیوند داشته است. در دوره نوعیلامی، به نظر می‌رسد که Eiiilpi تحت نفوذ و تأثیر عیلام بوده است (به عنوان مثالی توالی مورد اعتراض توالی مورد اعتراض تالتا در ۷۰۸) که آشوریان برای تحمیل تدریجی خود از آن بهره برده‌اند. حدود سال ۶۴۳ هومبان - هالتاش سوم که در آن زمان جایگاهش ناپیدار می‌نمود. در Murubisi و احتمالاً Marubistu یکی از پایتخت‌های Ellipi توقیف شده است. (Streck, Asb, cccxlivs.) (825. 8365) بنابراین پادشاه عیلام به سرزمین سم هم‌پیمایش پناهنده شده است. اما این سرزمین خیلی زود تحت کنترل آشوریان درآمد. (Cameron, HEI, 210s)

۲- Miroschedji, RA 74 (1980) 137-143; Stolper, Elam, 54-56. حدس زده‌اند که لقب پادشاه انشان و شوش از زمان پادشاهی Kudur-Nahunte دیگر توسط پادشاهان عیلامی به کار نرفته است.

۳- konig, EKI n71 در مورد تمایز بین Sutur-Nahunte اول و Sutruk-Nahunte دوم رجوع شود به Miroschedji, RA 76 (1982) 61s.

۷۱۷ ق.م) هالوتوش انشوشیناک^۱ (۶۹۳ - ۶۹۹ ق.م)، شوتروک ناهوته دوم^۲ (۶۶۳ - ۶۶۸ ق.م) تمپت - هومبان - انشوشیناک^۳ (۶۵۳-۶۶۳ ق.م) و آداهامیتی - انشوشیناک^۴ (۶۴۸-۶۵۳ ق.م) این عنوان تا سال ۶۴۶ ق.م کاربرد داشته است.

این اشکال را می‌توان گرفت که این عنوان سنتی هر نوع مفهوم سیاسی‌اش را در قرن هفتم از دست داده است، زمانی که حتی خود شهر انشان کمابیش به‌طور کامل خالی از سکنه شده است.^۵ بررسی‌های دیگر نشان می‌دهند که سرزمین انشان با شاه عیلام روابط سیاسی داشته است. دیدیم که در سال ۶۹۸ ق.م سربازان این ناحیه در کنار عیلامیان، بابلی‌ها، کلدی‌ها، آرامنه و ملل زاگرس در جنگ خالول شرکت جستند. نوعی منافع مشترک ناشی از نزدیکی جغرافیایی این ائتلاف گسترده را محکم و استوار می‌ساخت. با این وجود شرکت انشانی‌ها که اهل سرزمینی واقع در ورای حوادث و عملیات بابلی‌ها بودند، این گمان را به‌وجود می‌آورد که پادشاه عیلام پیمان یک تابعیت سیاسی را بسته است. علاوه بر آن خاطر نشان می‌کنیم که در نوشته‌ای از تمپت - هومبان انشوشیناک مسأله انشان مطرح شده اما متن آن قابل اطمینان^۶ نیست.

نقش برجسته‌ی نوعیلامی نقش رستم

از این روابط سیاسی می‌توان نشانه‌ی دیگری را در قلب سرزمین انشان در نقش رستم واقع در دشت مرو دشت یافت. مکان پرستشی که پایداری فوق‌العاده‌ای پیدا کرد چون در دورانهای عیلامی، هخامنشی و ساسانی در آن رفت و آمد می‌شد. متأسفانه قدیمی‌ترین سنگ‌نوشته نقش رستم که در اثر سنگ‌نوشته‌ای دیگر از بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ ق.م) چکش‌کاری شده و حدود سه چهارم آن ویران شده است. احتمالاً در قرن ۷ توسط یکی از پادشاهان عیلام کنده‌کاری شده است: این نقش برجسته خدای مار و آبهای در حال فوران را در کسوت^۷ خویش یکی پس از

1 - König, EKI n 77.

2 - Ibid., n 72-73.

3 - Ibid., n 79.

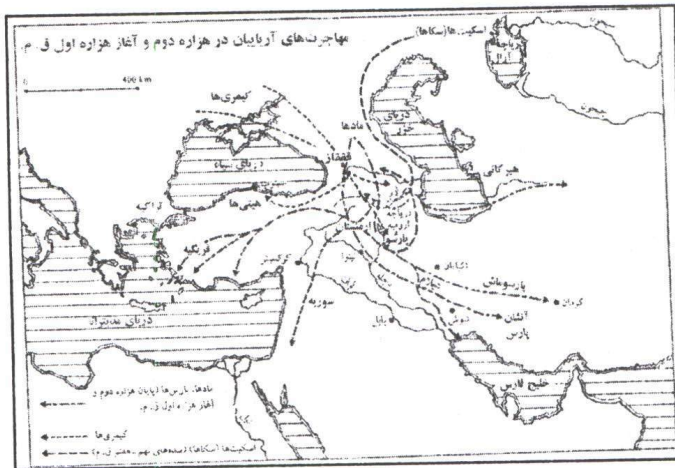
4 - Ibid., n 86.

۵- در مورد مسأله جمعیت دشت پرسپولیس در نیمه اول هزاره اول به بحث ذیل ما در صفحه ۲۹۱ مراجعه کنید.

6 - König, EKI n 85:11.

7 - Miroshedji, IrAnt. 16 (1981) 7 s., 13-25.

دیگری را نشان می‌دهد. از هر دو طرف نقش برجسته قدیمی، خیلی بعدها در دوره نوعیلامی در سمت راست تصویر یک پادشاه و در چپ یک ملکه اضافه شده است. این زوج شاهی در گروه کسانی که در حال نیایش هستند و توسط خدا و الهه تقدیس می‌شوند^۱ نشان داده شده‌اند.



طرز لباس پوشیدن پادشاه و ملکه این امکان را می‌دهد که با تخمین نسبتاً دقیقی تاریخ این نقش برجسته نوعیلامی را تعیین کرد. شاه نوعی کلاه خود یا کلاه به‌سر دارد که برجستگی نسبتاً بزرگی تقریباً شبیه یک شاخ در قسمت پیشانی دارد. باری

تصویر ادا - همیتی - انشوشیناک (۶۴۸-۶۵۳ ق.م) نوعی پوشش مشابه را بر روی بخشی از لوح منقوش شوش^۲ نشان می‌دهد. ملکه هم با تاجی مزین به حاشیه‌های کنگره‌دار آرایش شده است. این نوع تاج با وجود نادر بودنش که فقط توسط ملکه‌ها^۳ استفاده می‌شده، در آشور قرن هفتم ق.م بسیار متداول بوده است. به‌ویژه تاج ملکه آشور - شارات همسر آشوربانیپال، بر روی لوح منقوش آشور که در موزه برلین نگهداری می‌شود، همانند تاج ملکه عیلامی لوح نقش رستم^۴ می‌باشد. این دو نزدیکی و شباهت از دقت قابل‌توجهی برخوردار است و باعث می‌شود که تاریخ نقش

1 - p. Amiet, Elam (1966) 560 ss. Fig. 427-28; E.F. Schmidt, persepolis III, OIP 70 (1970) 121 et pl. 86-88.

۲- Amiet, Elam, 566 fig. 431. -۲
به 421 fig. 305, 552 fig. 421. Amiet. ibid, 404

۳- اما در قرن نهم این نوع تاج امکان داشته که توسط یک پادشاه استفاده شود.

Cf. R.C. Thompson/R. W. hamilton, AAA 18 (1931) p1xxx:1

4 - J. Borker-klahn, BaghM 4 (1982) 217, n 227 (avec la bibliographie). p. calmeyer, AMI NF 10 (1977) 184 s., et les etudes de sh. Paul, IEJ 17 (1967) 259-263; Biblical Archaeology Reviw 3 (1977) 184 s., et les etudes de sh. Paul, IEJ 17., IEJ 19 (1969) 178-180.

برجسته نوعیلامی نقش رستم را به دوران سلطنت آشوربانیپال نسبت دهیم. همانطور که جای تردید است که این نقش برجسته، زوجی از خانواده پادشاهی پارس را نشان بدهد، منطقی است که در آن نشان از حضور شاهان عیلامی در مرکز سرزمین انشان در طی ربع دوم قرن هفتم ق.م ببینیم. بدین گونه گواهی متون و باستان‌شناسی اطلاعاتی مطابق را ارائه می‌دهد، القاء‌کننده‌ی این مطلب که سرزمین انشان تا سال ۶۴۶ تحت وابستگی کمابیش تنگاتنگ پادشاه عیلام بوده است. بنابراین باید یکی بودن پارسوماش و انشان را در قرن هفتم غیرمحتل دانست و به طریق اولی یکسان بودن کورش، پادشاه پارسوماش با کورش اول پادشاه انشان نیز قابل قبول نمی‌باشد. از همین زمان دیگر همزمانی بین کورش اول و آشوربانیپال که طی ۵۰ سال ترتیب زمانی اولین شاهان پارسی فارس را تضمین می‌کرده است، از بین می‌رود. بنابراین این مسأله مطالعه و بررسی جدیدی را می‌طلبد.

ترتیب زمانی اولین پادشاهان پارسی فارس "فهرست سلسله‌ای"

فهرست سلسله‌ای اولین پادشاهان پارس بر دو شجره‌نامه بنا نهاده شده است. یکی شجره‌نامه کورش دوم و دیگری شجره‌نامه‌ی داریوش اول^۱. به روی استوانه بابل^۲، کورش تحت اسامی "پادشاه انشان" پسر کمبوجیه پادشاه بزرگ، پادشاه انشان، نوه پسری کورش، شاه بزرگ، نتیجه پسری چش‌پش^۳، پادشاه بزرگ، پادشاه انشان، از خانواده‌ای که همیشه سلطنت می‌کرده است خوانده شده است. در کتیبه‌ی بیستون داریوش اول^۴ اعلام می‌کند: "پدر من ویشتاسب بوده است، پدر ویشتاسب آرشام بوده، پدر آرشام آریامنه، پدر آریامنه چش‌پش و پدر چش‌پش هخامنش بوده

1- Voir weidner, Afo 7, 1 s., 5 s.; R. Kent, old persian, Grammar, Texts, Lexicon, AOSS 33 (1953) 158 s. (avec la bibliographie); Frye The Heritage of persis (1963) 102 s., 318; Hinz, Darius and die perser, 38-49; Dandamaev, persien, 91-94; stonach, pasargadae, 284 s.; Young. CAH IV.

2 - Voir A. L. Oppenheim, ANET2 (1955) 315 s.; W. Eilers, dans Festgabe deutscher Iranisten zur 2500-Jahrfeier Irans (1971) 156-166=Acta Iranica 2 (1974) 25-34; p.R. Berger, ZA 64 192-234, specialement p. 196 ss. Ll. 21 s.

۳- یا اعقاب در مورد این ترجمه ممکن برای کلمه liblibbu رجوع شود به CADL 179s.

۴- Kent, Old Persian, 116 ss(DB13 - 11) در مورد روایت عیلامی این متن رجوع شود به Hinz, AMI

123 NF 7(1974). در مورد روایت بابلی رجوع شود به: E.N. von Voigtlander سنگ نوشته‌های داریوش

بزرگ در بیستون.

است به همین دلیل ما را هخامنشیان می‌نامند.^۱ و اضافه می‌کند: «هشت تن از خاندانم قبل از من پادشاه بوده‌اند و من نهمی هستم: ۹ نفر^۱ پشت سرهم پادشاه بوده‌ایم».

راه حل متداول اینست که شجره‌نامه‌های کورش دوم و داریوش اول را با این فرض که چش‌پش هم پدر کورش اول و هم پدر آریامنه بوده است را با هم مقایسه کنیم. با دانستن این مطلب که ویشتاسب هیچگاه پادشاه نبوده، شاهان ماقبل را که داریوش اول اعلام می‌کند به‌همین ترتیب بازمی‌یابیم. اما با این شرط که قبول کنیم آریامنه و آرشام به‌ترتیب با کورش اول و کمبوجیه اول معاصر بوده‌اند. این فرضیه که چش‌پش قلمروش را میان پسرانش تقسیم کرده از همین‌جا ناشی می‌شود، بدین ترتیب که پسر بزرگ یعنی کورش پادشاه ایشان شده و پسر کوچکتر آریامنه پادشاه پارسا، دو نسل بعد، کورش دوم مملکت را یکی کرده و به همین دلیل است که ویشتاسب هیچوقت پادشاه نبوده است.

A	B	C	
چش‌پش	هخامنش	۱- هخامنش	
کورش اول	چش‌پش	۲- چش‌پش	
کمبوجیه اول	آریامنه	۳- کورش اول	۴- آریامنه
کورش دوم	آرشام	۵- کمبوجیه اول	۶- آرشام
کمبوجیه دوم	ویشتاسب	۷- کورش دوم	ویشتاسب
	داریوش	۸- کمبوجیه دوم	۹- داریوش اول

(A) شجره‌نامه کورش دوم (CB 20-21)

(B) شجره‌نامه داریوش اول (DB I: 3-11)

(C) بازسازی متداول شجره‌نامه اولین شاهان پارس

باری بازسازی این شجره‌نامه مطمئناً نادرست است، چون امروزه می‌دانیم که انشان و پارسا یک کشور واحد هستند که تماماً یا بخشی از آن با استان فارس^۲ کنونی مطابقت دارد. می‌توان نتیجه گرفت که قلمرو حکومت چش‌پش نمی‌تواند به انشان و پارسا تقسیم شده باشد پس باید از

۱- کلمه پارسی کهن *duvitaparam* به جای ترجمه متوالی اغلب در دو مرتبه ترجمه شده است. در آخرین مرحله شود *Dandamaer, persien, 243n.1094n* و ملاحظات *Wiesehofer* در کتاب *Dareios-209-212*. روایت‌های عیلامی و بابلی این متن در اینجا حاوی کلمات «پشت سر هم» و از «خانواده‌ام» می‌باشند.

2 - Ci-dessus p. 270 et. 18 .

این پس از فرضیه دو^۱ سلسله موازی هم چشم پوشید. این مسأله ایجاب می‌کند که آریامنه و آرشام را از فهرست سلسله‌ی حذف کنیم، به‌علاوه اینکه صحت دو متن نوشته شده تحت نام این دو پادشاه - کتیبه‌های طلا که از منطقه همدان بدست آمده است از مورد تردیدترین^۲ متون است. از همین جا نتیجه می‌توان گرفت اشاره‌ای که داریوش به هشت نفر پادشاه قبل از خود دارد، نامفهوم می‌نماید، مخصوصاً اینکه طبق گفته او به‌صورت متوالی سلطنت کرده باشند. اگر به این مسأله توجه کنیم که داریوش غاصب سلطنت بوده و به‌خاطر مشروعیت بخشیدن به حکومت خود می‌باید طوری جلوس خود به تاج و تخت را سروسامان می‌داده و اصل و ریشه شاهی^۳ برای خود می‌ساخته است، این گفتار داریوش بسیار مشکوک می‌نماید. پس احتمال دارد که داریوش قبل از خود هشت پادشاه نداشته است و خانواده‌اش هیچ ارتباطی با خانواده‌ی کوروش ندارد و اینکه چشم‌پیش پدر کوروش اول، همانم چشم‌پیش پدر آریامنه بوده است و هخامنش جد نام گذارنده‌ی سلسله که در هیچ نوشته‌ی کوروش دوم^۴ پیدا نشده توسط داریوش برای تعیین یک

1 - Stronach, Iraq 36, 248; pasargadae, 284; Wiesehofer, Dareios, 183-185; Cook, CHI II 210 n. 2; Young, CAH IV.

2 - Ainsie S. Smith, Isaiah chapters XL-LV, 122 n. 22; kent, old persian, 12n. 2, 107; Dandamaev, persien, 32 s., Wiesehofer, Dareios, 181 n. 2; Cook, op. cit. 209 s., etc. Contra: p. Lecocq, Acta Iranica 2 (1974) 480-52.

۳- A.T. Olmstead, تاریخ امپراطوری پارس، سال ۱۹۴۸ صص ۱۰۷ تا ۱۱۸. سبکهای آشوری که داریوش ممکن است برای دفاعیه خود از آنها الهام گرفته باشد توسط Tadmor در کتاب Weinfeld, History, Historiography and Interpretation بررسی شده است.

۴ - صفت هخامنشی که به کوروش دوم اطلاق می‌شده است فقط در سه نوشته سه زبانه پاسارگاد که به آن پادشاه منتسب است دیده می‌شود: Cma, CMb, CMc (kent, old persian, 116). در واقع دو نمونه آخر همانطور که Stronach, pasargadae, 97-103 نشان می‌دهد به زمان کوروش اول باز می‌گردد که معذک اسناد Cma را به سلطنت کوروش حفظ می‌کند. این تبیین تاریخ از Cma تنها سنگنبشه پارسی باستان قبل از حکومت داریوش اول می‌سازد. این سنگنبشته همچنین مسأله خواندن s70 کتیبه بیستون و اختراع خط پارسی کهن را مطرح می‌سازد. بر خلاف Lecocq که در کتاب Acta Irani ca3, 25-107 از تاریخی نزدیکتر به زمان ما دفاع می‌کند. امروزه توافقی برای آغاز خط جدید سلطنت دایوروش اول ایجاد شده است. بنابراین داریوش اول نویسنده کتیبه‌های به نام کوروش دوم خواهد بود. او این سرلوحه‌ها را بر روی بناهای پاسارگاد اضافه کرده است تا مشروعیت خود را اثبات کند اما برای این کار خانواده خود را به خانواده کوروش پیوند نزد است بلکه بیشتر سعی نموده کوروش را به خانواده خودش پیوند زند که تنها به طایفه هخامنشیان تعلق داشته است.

سلسله‌ی موهوم و یا در هر حال متفاوت با سلسله پادشاهان پارس^۱ که قبل از آن آمده‌اند بازسازی شده است. نیز باید گفت که تنها شجره‌نامه قابل استفاده برای یک مورخ نمونه‌ای است که کورش دوم بر روی استوانه بابل معرفی می‌کند: این قدیمی‌ترین و تنها شجره‌نامه‌ای است که مشکوک به جعلی بودن نیست. مطابق این شجره‌نامه قبل از سلطنت کورش دوم فقط سه نسل^۲ از حکمرانان پارس بر فارس تحت عنوان پادشاه انشان حکومت کرده‌اند که بدین قرارند: چش‌پش، کورش اول و کمبوجیه اول.

تاریخ سلسله

تاریخ مطلق این سلسله تا به حال براساس یکی بودن کورش پارسوماش و کورش اول بنا نهاده شده است، که براساس آن کورش اول بعدها در حدود سال ۴۴۵ ق.م پادشاه انشان بوده است. باری این تاریخ اشکالات گاه‌شماری غیرقابل حل به همراه دارد. این تاریخ این فرضیه را به وجود می‌آورد که کورش اول بعدها یعنی در حدود سالهای ۶۷۵/۶۸۰ بدنیا آمده است. (چون ارسال پسر ارشدش اروکو به نینوا تحت عنوان خراجگذار ایجاب می‌کند که او قبلاً حداقل در حدود سال ۴۴۵ ق.م^۳ بزرگسال و بالغ باشد و پدرش چش‌پش نیز حدود سالهای ۷۰۰/۷۲۵ ق.م. بدنیا آمده است. در مورد پسرش کمبوجیه اول باید گفت او حوالی سالهای ۶۲۵/۵۰ ق.م بدنیا آمده و به همان نسل آرشام پدربزرگ داریوش اول تعلق دارد که هنوز نمی‌دانیم که آیا در سال

۱ - نظری نزدیک و یا مشابه این فرضیه توسط Wiesehofer Dareios, 209-212; Young, CAH IV

مطرح شده است. درباره یک نتیجه‌گیری معکوس رجوع شود به (Cook, Op. cit. 211)

۲ - مشروط به براینکه کوروش نتیجه پسری پش پش بوده است و نه فقط یکی از اعقاب او.

۳ - تا آنجا که ما می‌دانیم فقط Stronach (در ارتباطات شخصی)، Young CAHIV و Tadmor به خاطر دلایل ترتیب زمانی این همانندی را نپذیرفته‌اند.

۵۲۲ق.م^۱ در قید حیات بوده است. بعلاوه این تعیین تاریخ مستلزم این امر است که سلطنت کورش اول و کمبوجیه اول روی هم حداقل ۸۶ق.م سال طول کشیده باشد، که زمان آن طولانی است. بدین ترتیب این جدول بدست می‌آید.^۲

چش پش متولد ۷۰۰/۷۲۵ ق.م - پادشاه در خلال سالهای ۶۴۵/۶۷۵ ق.م
 کورش اول متولد ۶۷۵/۷۰۰ ق.م اول - پادشاه در خلال سالهای ۶۰۰/۶۴۵ ق.م
 کمبوجیه اول متولد ۶۲۵/۶۵۰ ق.م - پادشاه در خلال سالهای ۵۵۹/۶۰۰ ق.م
 کورش دوم متولد ۵۹۰ ق.م حدود سال - پادشاه در خلال سالهای ۵۳۰/۵۵۹ ق.م^۳
 این تاریخها هرچند که دور از واقعیت نیستند اما چون بیان‌کننده‌ی فرضیه دوام فوق‌العاده طولانی^۴ نسل پیاپی از یک خانواده می‌باشند خواهیم پذیرفت که محتمل^۴ نمی‌باشند. اگر براساس این بررسی و نتیجه‌گیریهایی تنظیم شده در صفحات قبل، از یکی دانستن کوروش پارسوماش با کورش اول انشان چشم بیوشیم، ترتیب تاریخی قطعی و مسلم اولین شاهان پارس جز با استناد به سلطنتی با دوره‌ی زمانی حدوداً ۲۵ ساله برای هر نسل از سه پادشاه ماقبل کوروش مورد پذیرش و ارزیابی نخواهد بود. در نتیجه به فهرست زیر می‌رسیم:^۵

۶۳۵/۶۱۰ ق.م چش پش

1 - Kent, old persian, 142 (DSf 12-15), 150 (XPf 20-24).

2 - Weidner, Afo 7, 5; Cameron, HEI, 232.

۳ - تاریخهایی که در اینجا برای کوروش دوم آورده شده است. از مکالمات شخصی و Stronach, pasawgadae, 286 اقتباس شده است.

۴ - این امر مدت مدیدی مورد پذیرش دانشمندان بوده است. دانشمندان زیادی با تکیه بر شجره‌نامه‌ای که Herodotevii 11 به خشایارشا نسبت می‌دهد: H.H. Schaefer, OLZ 41(1938)105s. بدنبال راه حلی برای این مسأله بوده‌اند. بدین ترتیب ما به سه پادشاه دیگر (چش پش، کمبوجیه و کوروش / بر می‌خوریم که سلطنت آنها باید بین دوران پادشاهای هخامنش چش پش پدر آریامنه واقع شده باشد. به طوریکه ما به هشت نسل از پادشاهان قبل از داریوش می‌رسیم. اما لیست هرودوت احتمالاً ناشی از اشتباه یک نسخه بردار است. (ملاحظات Kent, old persian) و هیچ دلیلی برای ارجحیت شجره‌نامه‌ای که داریوش از خود در بیستون ارائه داده وجود ندارد. S.Smith Isaiah, chaptersxl-Lv.2s. راه‌حل هوشمندانه‌ای (اما نه چندان متقاعد کننده) ارائه داده است. او متصور شده است که پادشاهان شاخه بزرگتر یعنی انشان و پادشاهان شاخه کوچکتر یعنی پارسا در یک زمان حکومت نکرده‌اند بلکه سلطنت آنها متناوب بوده است. مدت متوسط یک حکومت تنها ۱۶ سال بوده است و در این صورت دیگر مشکل ترتیب زمانی وجود ندارد.

۵ - Stronach (دست‌نوشته چاپ نشده و ارتباطات شخصی) جداگانه به همین نتایج دست یافته است.

۶۱۰/۵۵۵ ق.م کوروش اول

۵۸۵/۵۵۹ ق.م کمبوجیه اول

۵۵۹/۵۳۰ ق.م کوروش دوم

بدین ترتیب سلطنت کوروش اول در آخر قرن ۷ و ابتدای قرن ۶، یعنی مدتها پس از قتل و غارت شوش و سقوط امپراطوری عیلام و سالها پس از حکومت کوروش پادشاه پارسوماش واقع می‌شود.

تاریخ مهر استوانه‌ی کوروش اول

امروزه با تکیه بر این تعیین تاریخ دلیل دیگری آورده می‌شود: شش کتیبه از استحکامات پرسپولیس حکایت از یک مهر استوانه‌ای دارند که نشاندهنده شوالیه‌ای می‌باشد که از روی دو جنگجوی مغلوب در حال پرش است و در تعقیب سرباز پیاده‌ای آماده پرتاب زوبین خود بسوی او می‌باشد.^۱ این مهر استوانه‌ای منتسب به نامهای زیر می‌باشد.

[I K] u(?) - ras	کوروش
An-Za- An-ir(?)	انزانی
Ra-sak	پسر
Se-is-be-is-na	چش پش

توافق بر اینست که این شخصیت را با کوروش^۲ اول یکی بدانیم. این اسناد مشکل فقدان عنوان شاهی را به دنبال دارد. نوشته‌های تنها مهر - استوانه‌های دوگانه عیلامی شاهنشاهی قرن ششم که اخیراً شناخته شده‌اند، مسلماً لقبی ساده شده را معرفی می‌کنند. اما این عنوان،

1 - P. Amiet, Arts Asiatiques 28 (1973)n 28; Hinz, Darius and die perser, 53 fig. 16.

2 - R. T. Hallock, OIP 92 (1969) 127 (aceau n 93); BibMes. 6(1977) 127; Hinz, ZA (1971) 300 s. Darius und die perser, 53 s.; Amiet, Arts Asiatiques 28, 15; Wieschofer, Dareios, 200 s.

خصوصیت شاهی مالک مهر^۱ یا پدرش را در نظر می‌گیرد. براساس این نمونه‌ها، نوشته مهرکورش اگر مربوط به کورش اول می‌شد، باید بصورت «کورش یسر شاه چش‌پش» و یا کورش شاه پسر چش‌پش نوشته می‌شد. باری این نوشته، مطابق فرمول رایج (NP₂ پسر NP₁) بر روی مهرهای معاصر می‌باشد که در آن صفت انشائی براساس استعمالی که نمونه‌های بسیاری از آن را در کتیبه‌های شوش قرن ۶ می‌یابیم، اضافه می‌شود.^۲

اسناد این مهر استوانه‌ای به کورش اول، با وجود فقدان عنوان شاهی، موجه و قابل قبول است. در میان ۵۸۰ مهر مختلف که اثرشان روی هزاران نوشته پیدا شده در استحکامات پرسپولیس، ظاهر شده است، فقط سه نمونه به عنوان مهرهای سلطنتی شناخته شده‌اند که باری مهر کوروش^۳ دقیقاً یکی از آنها می‌باشد. این مهر بر روی نوشته‌های نوزدهمین و بیستمین سال سلطنت داریوش اول که شامل سالهای ۵۰۳/۵۰۰ ق.م می‌شود دیده می‌شود. این کتیبه‌ها حاوی مربوط به تحویل گاوها، بره‌ها و حیوانات به نام پادشاه است که توسط یک مأمور که او را معرفی می‌کند انجام می‌گرفته است. چون این مهر با کارکرد قابل انتقال از یک مأمور به دیگری بوده است، می‌توانسته به منظور امور شاهی^۴ برای مدت طولانی مورد استفاده قرار گیرد.

۱- اولین نمونه مهر استوانه مشهوری است که به نام Hupan-kitin پسر پادشاه Suttur-Nahunte نوشته شده است. (Miroschedji, RA 76, 61) نمونه دوم در واقع یک مهر استوانه‌ای نیست. مورد منحصر به فرد در تاریخ کتیبه‌های عیلامی - بلکه نسخه‌ای است حک شده بر روی لوحی که در پرسپولیس یافت شده است. (E.F. schmidt, persepolisII, OIP 69[1957]645. (pl.27-28) متن این لوح منشوری است که بندهای آن توسط پادشاه حمایت و تضمین می‌شود که وی مهر خود را بر آن الصاق می‌کرد؛ اما چون لوح از برنز است می‌باید از طریق تصویر و حکاکی روند مهر استوانه‌ای شاهی را تولید کرد. ظاهر این مهر اخیر حکاکی عیلامی قرن ۶ است. ترجمه سنگ‌نوشته را مدیون F.Vallat هستیم که نام یک پادشاه عیلامی را که تا کنون ناشناخته بوده یعنی Huban-sutruk پسر Satiuhupiti را آشکار می‌سازد

2 - Voir Scheil MDP 9, passim.

3 -Hallock, BibMes. 6, 127 s.

۴ - برای نمونه‌های دیگر استفاده مجدد مهر استوانه‌ها در پرسپولیس رجوع شود به: Hallock, ibid, 131; Hinz, ZA 61 (1971)281.

از نظر سبک، این مهر استوانه‌ای مربوط به حکاکی پایان دوره عیلام می‌شود که آثار این دوره بدون تغییر محسوسی بین ۱/۳ آخر قرن نهم و سلطنت داریوش اول^۱ طبقه‌بندی می‌شوند. از دیدگاه تصویر شناختی صحنه مربوط به سوارکاری که در اینجا نمایش داده شده، جزء یک مجموعه می‌باشد که اولین نمونه‌های آن روی کتیبه‌های شوشی یک مجموعه به نام "اکروپول"^۲ دیده می‌شود که آخرین اسناد آن بر روی نقوش یونانی - پارسی قرن چهارم یافت می‌شود. این صحنه‌ها بر طبق قاعده‌ی کلی، صحنه‌های شکار با سگان شکاری والب به همراه یک کماندار^۳ و نیزه‌دار می‌باشند. بر روی مهر استوانه‌ی کورش، صحنه‌ای از جنگ دیده می‌شود که ترکیب آن ساخته و پرداخته‌تر از معمول است. حالت سرباز پیاده نظام با دستان کشیده و بالا آمده‌اش حرکت حیوانات با رفتار انسانی را به یاد می‌آورد که بر روی استوانه‌های نیمه دوم قرن هفتم و ششم ق.م^۴ توسط شکارچیان تعقیب می‌شوند در حالی که دو جسد یادآور آثار تازه‌تر^۵ می‌باشد. مهر استوانه‌ای کورش به‌خاطر سبک تصویرشناختی آن از نوع مشابه حکاکی‌های عیلامی قرن ۶ می‌باشد. و تاریخ آن دقیقاً مربوط به اولین سالهای حکومت داریوش می‌شود و در هیچ حالتی نمی‌تواند قدیمی‌تر از سال ۶۰۰ ق.م باشد.

از انشان تا پارسا

به خاطر فقدان اطلاعات تاریخی و باستان‌شناسی، مرحله گذار بین حکومت عیلامی انشان و حکومت پارسی پارسا را به‌صورت جز به جز و منظم نمی‌توان توصیف نمود. اما جمع‌بندی‌های اصلی تنظیم شده در صفحات پیشین می‌تواند در شفاف‌سازی بسترهای تاریخی، قومی، سیاسی و

۱ - در مورد دوام آثار نوعیلامی کهن‌تر تا زمان داریوش اول رجوع شد به ملاحظات n.148.

۲ - Amiet, Arts Asiatiques 28, n16. این نقش بر روی لوح‌های بسیاری وجود دارد و احتمالاً بر اساس افسانه به نیمه اول قرن ۶ باز می‌گردد که در یک قاب تزئینی قرار نگرفته است.

3 - Amiet, ibid., n 16,22, 57,59 (archer); n 51-56 (lancier); E. Porada, propylaen kunstgeschichte 14(1975) fig. 297i; Schmidt, persepolis II, OIP 69, pl. 10 n 34.

4 - Amiet, ibid., 15 et n 52, 64-66; Schmidt, ibid., pl. 10 n 33.

۵ - Cf. Schmidt, ibid; pl. 10n 33. نیز رجوع شود به نقش برجسته بیستون و برای دوره ساسانی به نقش برجسته‌های نقش رستم انتصاب اردشیر اول و بیشاپور (پیروزی شاپور اول)

فرهنگی سهیم باشد یعنی زمینه‌هایی که این مرحله‌ی گذار در آن صورت گرفته است، را بیان می‌کند.

زمینه‌ی تاریخی

اگر سلسله پادشاهان پارس در زودترین حالت ممکن به سال ۶۳۵ ق.م در انشان شروع شده باشد و اگر در سال ۶۴۶ ق.م حداقل پادشاهان عیلامی سلطه سیاسی کم و بیش قوی خود را اعمال می‌کرده‌اند این جمع‌بندی منطقی به نظر می‌رسد که پارسها فقط پس از سال ۶۴۶ ق.م کنترل سرزمین انشان را در اختیار گرفته‌اند. یعنی زمانیکه امپراطوری عیلام متلاشی شده و پادشاه در وضعیتی نبوده که نفوذ خود را در این ایالت دوردست حفظ کند. حال بهتر درک می‌کنیم که در چه شرایطی حکومت پرسی انشان شکل گرفته است. برخلاف آنچه که باستانشناسی بسیار قدیمی تاکنون عرضه می‌کند. این امر یک حادثه تاریخی نیست که مخفیانه و بدون دلیل روشن در تحول و گذار قرن ۸ به قرن هفتم ق.م روی داده باشد یعنی دقیقاً در دوره‌ای که پادشاه عیلام در اوج قدرت خود در مقابل دولت آشور مقاومت می‌کرده و آنرا مجبور به بسیج همه امکاناتش بر علیه خود می‌ساخته است. این بیشتر عکس‌العملی است از لشکرکشی آشور به سال ۶۴۶ ق.م علیه عیلام و سقوط ناشی از ساختارهای سیاسی و اقتصادی که امپراطوری قدیمی انشان و شوش را تشکیل می‌داده است.

تشکیل حکومت پارس انشان می‌تواند در زمینه‌ی تاریخی وسیعتری قرار بگیرد. نابودی عیلام به‌عنوان قدرت سیاسی و نظامی در جنوب غربی ایران از لرستان تا فارس خلایق بوجود آورد که آشوریان در وضعیتی نبودند که بتوانند آنرا پر کنند. چند سال بعد از سال ۶۳۰ ق.م وقتی که امپراطوری آشور به نوبه دچار از‌محلل شد، این خلایق تا مناطق هم‌مرز بابل و زاگرس که آشوریان تا آنزمان تحت کنترل داشتند کشیده شد. کشور مزوپوتامی و ایران غربی به خاطر تغییرات عمیق در آشفتگی بسر می‌بردند. سکوت منابع تاریخی امکان شناخت و فهم چگونگی جریان وقایع را نمی‌دهد اما شکوه آن براساس نتایج قابل حدس است چراکه در این دوره شاهد روی کار آمدن نقشه‌ی جدید ژئوپولتیک می‌باشیم که خطوط آن به‌سرعت مشخص شدند. در

فرضیه به آن متکی بود از میان می‌برد. در نتیجه جای تردید است که این نظریه با پیامدهای جغرافیایی و باستانشناسی خود قابل دفاع باشد.

حضور قومیت‌های ایرانی در زاگرس شمالی و مرکزی که در اولین متون آشوری به آن اشاره شده و در آن، از قرن نهم،^۱ مسأله این مناطق مطرح شده است، مسلم است که استقرار آنها حداقل صدها سال قبل اتفاق افتاده است. برای بازگشت و رجوع به چنین گذشته‌ای دور باید به گواهی باستان‌شناسی توسل جست. باستان‌شناسی یک گسستگی عمده فرهنگی در حدود اواسط هزاره سوم را آشکار می‌کند. یعنی زمانی که فرهنگ‌های منقوش روی ظروف سفالی رنگی قرن مفرغ‌جانشین فرهنگ‌های منقوش روی ظروف سفالی یکرنگ عصر آهن شدند. حدس بر این است که در جریان قرن ۱۵، جمعیت‌های ایرانی که احتمالاً از شمال‌شرقی فلات آمده‌اند به زاگرس مهاجرت کرده و حداقل تا جاده خوزستان و دره‌ی نه‌اوند که تقریباً حدود پیش‌روی جنوبی آنها را در طی عصر آهن^۲ اول شخص می‌کرد، پایین آمده‌اند. اما از آغاز عهد آهن دوم (۸۰۰ - ۱۱۰۰ ق.م) تغییرات فرهنگی عمیق دشت ماهیدشت را به نوبه خود تحت تأثیر قرار داده‌اند. همانطور که می‌دانیم چون ایرانیان قبلاً در قرن نهم در آنجا کاملاً استقرار یافته بودند، این میل و گرایش هست که ورود فرهنگ جدید^۳ را به آنها نسبت دهیم. اگر بپذیریم که آنها به این زودی در این منطقه استقرار یافته‌اند آیا می‌توان پذیرفت که برای مشاهده ورود آنها به فارس باید تا قرن هفتم ق.م انتظار کشید؟^۴

نتایج تحقیقات باستان‌شناسی اخیر راه‌حلی را برای مشکل تاریخ مهاجرت جمعیت‌های ایرانی به فارس ارائه نمی‌کند. در دشت مرو دشت یعنی در منطقه‌ی شهر انشان (تل مالیان) در اواسط

1 - Young, Iran 5, 17-21; Levine, Iran 12, 104-120.

2 - Young. Ibid., 22, 29-32; CAH IV. Voir aussi Cl. Goff, Iran 6 (1968) 126 s.; Iran 9 (1971) 151.

3 - Young, CAH IV.

۴ - فرضیه مهاجرتی تا به این حد دیر نیز نامتحمّل می‌نماید اگر چنانچه همانطور که Stronach (Hraq36, 247s. pasargdae پیشنهاد داده است، ایرانیان از شمال و شرق یعنی دشت مرکزی به فارس رسیده باشند نه از چین خوردگی‌های زاگرس.

هزاره دوم یعنی تقریباً برابر با آغاز عهد فلز در زاگرس، مشاهده می‌شود که کاهش چشمگیری در تعداد ساختارهای یکجانشین^۱ اتفاق افتاده است. همچنین در همان زمان ظهور سفالینه‌های^۲ جدید، روند ضدتوسعه شهری عمومی و یک تمرکزگرایی جمعیت در برخی مناطق برمی‌خیزد. همه‌ی این مسائل این فرضیه را مطرح می‌سازد که عنصر چادرنشینی اگر نقش قالب را بازی نکرده باشد به‌عنوان عامل مهمی از این دوره به بعد^۳ به شمار می‌رفته است. اما احتمال نمی‌رود که بتوان این تغییرات را به ورود جمعیت‌های ایرانی^۴ نسبت دهیم. از طرفی، نوعی انسجام و تداوم فرهنگی میان دو دوره و یا حداقل در مورد آنچه که سفالگری^۵ نامیده می‌شود وجود دارد. از طرف دیگر ویژگی استثنایی سیر قهقرایی جمعیت یکجانشین در حدود قرن ۱۶ در واقع در طی نیمه دوم هزاره دوم با آثار یک پدیده‌ی جمعیت‌زدایی تدریجی و مدت‌دار پی می‌بریم

۱ - در دوره عیلام باستان تعدادشان به ۷۷ عدد می‌رسید (در کل در حدود ۴۸۵ هکتار) در حالی که در دوره عیلامی وسطی تنها به ۲۳ عدد محدود شد.

voir W. M. Sumner, Cultural Developments in the kur River Basin, Iran, An Archaeological Analysis of settlement (Ann Arbor : University Micro films Intern., 1972) 44-50, 190 ; Iran 12(1974) 158 ; L. Jacobs, Darvazeh Tepe and the Iranian Highlands in the secind Millennium B.C. (Ann Arbor ; Universi- ty Microfilms Intern., 1980) 169.

۲- که عبارتند از سرامیک‌های Qaleh که مخصوصاً در غرب رودخانه kur پیدا شده‌اند و نیز سرامیک‌های چنا و تیموران ایران باستان که اساساً در شرق دیده شده‌اند. فرهنگ چهارمی نیز در تل مالیان تأیید کرده است که چون از شوش آمده است باید آن را خارجی در نظر گرفت.

voir L. Vanden Berghe, Archeologie de l'Iran ancien (1966) 42-44 ; sumner, cultural Developments..., 48-50 ; Jacobs, op. cit., 63-83 voir ci-dessous.

۳ - در مورد ویژگی‌های جمعیت دشت مرودشت در این دوره رجوع شود به:

voir sumner ,op.cit.,169,180-186,

ibid .,194,250-252. Sumner اشاره شده است.

4 -cf.sumner,ibid.,265-268;Iran 12(1974) 175.

5 -Sumner,cultural developments...,266;Jacobs,op.cit.,60 s.

که از سال ۲۰۰۰ براه افتاده بود. مهاجران ایرانی توانستند از این موقعیت برای استقرار در سرزمینهای خالی از سکنه استفاده کنند اما آنها خود نتوانستند باعث ایجاد این وضعیت شوند. در دوره‌ی عیلامی وسطی در حوالی قرون ۱۳ و ۱۲ ق.م در زمانی که پادشاهان انشان و شوش در اوج قدرتشان بوده‌اند، این روند جمعیت قالب‌زدایی بسیار پیشرفت کرده و توسعه یافته بود. "معبد اتحاد" ساخته شده توسط هوتلوتش - انشوشیناک در پایان قرن هفتم ق.م^۲ در خود انشان و نیز قصر مجاورش^۳ در آنزمان جزیره‌ای از تمدن عیلامی را در شهری رو به عدم توسعه‌ی شهری و منطقه‌ای در شرف جمعیت‌زدایی را تشکیل می‌داد، که فرهنگ مادی‌اش کاملاً متفاوت بود چرا که از فرهنگی عامه به نام "قاله"^۴ منشأ می‌گرفت. تناقض میان این تصویر انشان که تحقیقات باستان‌شناسی در تصویری که از صاحب عنوان‌های شاهی^۵ بدست می‌دهد بسیار عجیب است. از خلال این مثال تشخیص داده می‌شود که چطور پادشاه عیلام که از قسمت

1 - sumner, ibid., 189-196; Jacobs, ibid., 169.

(این پدیده در مزوپتامی نیز مشاهده شده است):

cf. R.M. Adams, Heartland of cities (1980) 130-155; J.A. Brinkman, JNES 45 (1984) 172s.

این پدیده در خوزستان خود را نشان داده است اما به سبک منطقه‌ای متنوع و با چند قرن تأخیر:

cf. E. carter, Elam in the Second Millenium B.C :The Archaeological Evidnce (These inedite: University of chicago, 1971) 173-192, 303-313; de Miroschedji cahDAFI 12 (1981) 171 s.

2 - Voir M. Lambert, RA 66 (1972) 61-76; E. RA 76 (1973) 57-62. Cf. aussi de Miroschedji, RA 74 (1980) 143 ; F. Vallat, CahDAFI 8 (1978) 104 s.

3 - E. Carter/ M. W. Stoper, Expedition 18 (1976) 33-42 ; E. Carter/ J. Carothers, The Middle Elamite Occupation at Malyan, dans problems of Large- Scale, Multi-Disciplinary Regional Archaeological Research: The Malyan project, A Symposium presented at the Annual Meeting of the Society for American Archaeology (philadelphia, 1980); E. Carter dans Carter/ Stolper, Elam (1984) 172 s.

4 -L. Jacobs, Darvazeh Tepe..., 8 s., 184; E. Carter, ibid., 174 et communication personnelle.

5 - Voir a ce sujet de Miroschedji, RA 74, 137-143.

سفلی کشور آمده، نفوذش را در فارس اعمال می‌کرده است. با احداث یک معبد و یک کاخ، نماد ساخته‌های سیاسی و مذهبی امپراطوری به شمار می‌آمد و بدون شک با وجود یک عده کارگزار و کاهن و سرباز که معرف حکومت بودند و از نظر فرهنگی در منطقه‌ای که اصولاً ساکنین چوپان نیمه کوچ‌نشین داشت، بیگانه به حساب می‌آمدند. این موقعیت به درک همزمان انزوا و زوال تدریجی انشان در داخل امپراطوری، کمک می‌کند شیوه‌ای بسیار ساده و تقریباً سمبولیک که پادشاه عیلام در آنجا در قرن هفتم اعمال قدرت می‌کرده و اینکه انشان در کنار عیلام در میان متحدان ضد آشوری در جنگ خالول به حساب آید.

در طی قرن دهم، انشان (تپه مالیان) و مناطق هم عصر منطقه خالی از سکنه شده‌اند.^۱ منحنی جمعیت در این زمان به پایین‌ترین حد خود رسیده است: نتایج بررسی باستان‌شناسی یک جمعیت‌زدایی کوچ‌نشین ریشه‌ای را در نیمه اول هزاره اول بیان می‌کند. در مجموع خرده سفال‌های مربوط به عهد دوم فلز، معاصر دوره‌ی نوعیلامی اول، در شوش فقط در دو منطقه و با مقادیر نامفهوم^۲ بدست آمده‌اند. در مورد قرن هفتم که قسمت اعظم آن به دوره نئوعیلامی دوم مربوط می‌شود به جز نقش برجسته‌های کوه‌رنگ در نقش رستم^۳ هیچ شی باستانی و یا بنایی در فارس بدست نیامده است. این بررسی‌ها القاگر این مطلبند که سرزمینی که هم‌بان - نما از آن برای جنگ خالول نیروی کمکی گرفته، فقط ساکنین نیمه کوچ‌نشین^۴ داشته است.

چون هیچ اثری از اولین استقرار ایرانیان تا به حال در فارس شناسایی نشده است، تعیین تاریخ دقیق مهاجرتشان که در اصل می‌تواند در هر زمانی میان قرون پانزدهم و هفتم صورت گرفته

۱- در مورد ترک و رها کردن این مناطق رجوع شود به Jacobs, Darvazeh Tepe... 117, 186

۲- راجع به سرامیکی به نام تیموران B است که L. Vanden Berghe در کتاب باستان‌شناسی ایران باستان 60f 44etpl به آن اشاره شده است این سرامیک استثنایی است.

۳- Venden Berghe, op. Cit, 44-3 سرامیکی به نام Djalabad را به این دورنما نسبت می‌دهد اما آنرا به نحوی دقیق توصیف نمی‌نماید. خرده سفال مصور ibid., pl 61 a در واقع از سرامیک منقوش festoon. Ware که در دوره‌های هخامنشی و سلوکی مرسوم بوده است. راجع به مقبره‌های گوردختر (Buzpar) و داؤ دختر که اغلب پیشنهاد شده آنها را به قرن هفتم اسناد دهیم و همانطور که Stronach در Pasargadae 300-304 نشان داه است مربوط به قبل از اواخر قرن پنجم نمی‌شوند.

4 - Ainsi Sumner, Cultural Developments..., 252.

باشد غیرممکن می‌نماید. اگر این تاریخهای بسیار دور و دراز را نپذیریم که آنها نیز غیرمحمتمل هستند، تعیین تاریخی که به واقعیت نزدیکتر باشد در گذار از هزاره دوم به اول می‌باشد. تقریباً در همین دوره است که ایرانیان در لرستان ظاهر شده‌اند و این فرض منطقی می‌نماید که آنها کمی بعد به فارس رسیده باشند. اما این تاریخ فقط راهنمای زمانی آسان برای تعیین آغاز مهاجرتی است، که بدون شک چندین قرن به طول انجامیده و از مناطق بیشماری صورت گرفته است که زاگرس فقط یکی از آنها می‌باشد.

این وقفه تقریباً کامل جمعیت ساکن در فارس سه یا چهار قرن طول کشیده است. تعیین زمان پایان یافتن آن نیز مهم است. در زمان سلطنت داریوش اول در سنگنوشته‌های پرسپولیس از شمار زیادی از بناهای دائمی مخصوصاً در دشت مرو دشت، سخن به میان آمده است. تحقیقات باستان‌شناسی این امکان را می‌دهد که (به غیر از پرسپولیس و نقش رستم ۳۹ بنا را کشف کنیم و چندین نمونه را با شهرها و روستاهای اشاره شده در مدارک اداری^۱ و حکومتی یکسان بدانیم. این بناهای هخامنشی در چه زمانی بنا شده‌اند؟ واضح‌ترین گروه بقایای بازمانده بلافاصله در غرب و شمال تراس پرسپولیس یافت می‌شود که در آنجا مجموعه‌ای از تپه‌های کوچک پراکنده در محدوده‌ای به وسعت ۲۰۰ هکتار بدست آمده است، که گویای مکان یک شهر مهم می‌باشد که بناهایش تا اندازه‌ای پراکنده می‌باشند. سامنر پیشنهاد داده است که این اجتماع را با ماتزش، شهری که قبلاً در زمان سلطنت کمبوجیه دوم وجود داشته است یکی بدانیم و ذکر پیایی نامش در نوشته‌های استحكامات بیان می‌کند که در آن زمان اصلی‌ترین ساختمان، پس از پرسپولیس پایتخت بوده است که در کنار آن نیز واقع شده بوده است.^۲ آنجا پایه‌های ستونها در محل طبیعی خود و تکه‌هایی از مجسمه‌های قصرهای مختلف یا بناهای عظیم دیده شده است که ساختمان آن به نظر معاصر پاسارگاد و مطمئناً قبل از احداث پرسپولیس بوده است.^۳ سفالهای موجود در

1 - Sumner, *ibid.*, 50 s. et surtout AJA 90, 7 ss.

2 - Sumner, AJA 90, 8 s., 20, 23 ; Stolper, JNES 43 (1984) 306 s.

۳ - ر.ک: (Firuzi 6-9 et 11). Cf. Sumner, *ibid.* عموماً برآورد می‌شود که کارهای ساخت و ساز در پاسارگاد بعد از سال ۵۴۶ شروع شده‌اند و در پرسپولیس در حدود سال ۵۱۵. Stronach, Pasargadae, 22. (M. Roaf, Iran 21 [1983] 150)

این بقایا به دوره‌ی هخامنشی اخیر اختصاص داده شده است؛ و حتی اگر این تاریخ‌گذاری بسیار کوتاه به نظر برسد. مشکل بتوان با اطلاعات موجود آنرا به قبل از اواسط قرن ششم ق.م نسبت داد.^۱ تأسیس بنا در اواخر دوره صورت گرفته و همان ملاحظه نیز در مورد دیگر بناهای منطقه نیز صادق است که هیچکدامشان به گواهی سفالینه‌های بدست آمده از سطح زمین نمی‌تواند به تاریخ ماقبل قرن ششم در نظر گرفته شود.

اختلاف جمعیت میان قرن هفتم و نیمه دوم قرن ششم ق.م غافلگیر کننده است. ساخت دهها تأسیسات جدید این فرضیه را مطرح می‌کند که جنبش ساکن کردن جمعیت‌های کوچ‌نشین فارس در طی این صدها صورت گرفته است. آثار این حرکت آنقدر استثنایی و منحصر بفرد است که این مناطق برای مدت مدیدی خالی از سکنه باقی ماند. اما اغراق در مورد عظمت آن مناسب نمی‌نماید. در دشت مرو دشت مانند دیگر دره‌های فارس تأسیسات هخامنشی آنقدر فراوان نیستند و اندازه آنها نیز معمولی است.^۲ همه‌چیز بیانگر این است که بخشی از جمعیت هنوز به

۱- سفالهای چندانی به غیر از سفالهای دوره هخامنشی در پرسپولیس، (Schmidt, persepolis I, OIP 69,96, 119s; pl.71-74.89) پاسارگاد (Stronach, pasargade 183-185) و در شوش (Miroschedji, paleorient6 [1978] 224) تا کنون شناخته نشده است که همه مورخان متفق‌القول آنها را به سالهای ۳۰۰ و ۴۵۰ نسبت می‌دهند. بر اساس همین سفالهای دوره هخامنشی اخیر Sumner توانست تاریخ ساخت‌های دشت مرو دشت را تعیین کند cf. AIA 90, 3-6. اما بر اساس کتیبه‌های پرسپولیس بسیاری از آنها از مدتها قبل C.450 اشغال شده بود. اقوی اینست که نتیجه بگیریم این سفالها نمونه دوره اخیر عهد هخامنشی نیست و یا اینکه از نظر نمونه شناختی سفالهای قدیمی‌تر در طول بررسی‌ها شناسایی نشده‌اند. این فرضیه اخیر به واقعیت نزدیک است اگر بپذیریم که سفالهای هخامنشی یافت شده در خوزستان در چغا میش، آیین خوش واقعاً مربوط به اواخر قرن ۶ و ۵ باشند. Miroschedji, cahDAFI 12 [1981] 171, 174. در اولین نگاه در واقع بسیار ساده است که آنها را با سفالهای دوره هخامنشی اخیر اشتباه بگیریم. در هر دو حالت به نظر می‌رسد که Sumner حق داشته است که تاریخ سفالهای هخامنشی دشت مرو دشت را تا اواخر قرن ۶ عقب ببرد اما جای تردید است که این سفالها خیلی قدیمی‌تر از این زمان باشند.

۲- برای دشت مرو دشت رجوع شود به تصاویر ارائه شده توسط: در دشتهای ف و داراب ما فقط دو محل را برای این دوره شناسایی کرده‌ایم (تل ضحاک و D:31) ما هیچ محلی را در دشتهای شیراز شناسایی نکرده‌ایم (elam. Tirazzis?) و نیز در سروستان و نیزیز اعیلام Narezzas

زندگی چوپانی کوچ‌نشین^۱ پایبند بودند. نامحتمل نیست که این سبک زندگی اجدادی در زمان شاهان پیشین کورش دوم نیز متداول بوده است انجام می‌شده است و شاید خود پادشاه بزرگ هم در ابتدای سلطنتش همین‌گونه زندگی می‌کرده است. قابل توجه است که در این دوره به جز در پاسارگاد و برازجان^۲ (تاوک) که به ترتیب در سرزمینهای سردسیر و گرمسیر واقع شده‌اند، کاخی دیگر شناسایی نشده است. به علاوه نظم بخشیدن به شهر کم‌ارتفاع پاسارگاد و اجتماع (ماتزیش) واقع در فاصله‌ی نه چندان دور از تراس پرسپولیس، از یک سیستم شهری ساده حکایت دارد که در چادرهای عظیم کوچ‌نشینان، کاخها جایگزین چادرهای بزرگ شدند.

از این تحقیقات می‌توان نتیجه گرفت که جمعیت بومی، یعنی عیلامی فارس، از نیمه دوم هزاره‌ی دوم اکثریت چادرنشین بوده‌اند و این وضعیت پس از مهاجرت جمعیت‌های ایرانی کوچ‌نشین (از سال ۱۰۰۰ به بعد تغییری نکرده است تا اینکه یک جریان شدید ساکن کردن و یکجانشینی در قرن ششم توسعه یافتک جا دارد به رابطه بین این پدیده‌ی یکجانشینی و ظهور سلسله‌ای از پادشاهان پارس بپردازیم. این مطالب ما را به این جمع‌بندی می‌رساند که تاریخ پیدایش قومی پارسها در اوائل قرن نهم و در زاگرس مرکزی نبوده است بلکه این پدیده در پایان قرن هفتم و در فارس روی داده است. مانند پیدایش مادها^۳ و ملتهای بزرگ خاور نزدیک قدیم و وسطی^۴، تکوین آن از اختلاط جمعیت‌های بومی (عیلامی‌ها) و مهاجرانی که سالها پیش به این

۱- به نظر Sumner در کتاب Cultural Developments 265، حدود نیمی از جمعیت دشت مرودشت در دوره هخامنشی از صحرائنشینانی تشکیل شده است که در زیر چادر زندگی می‌کرده‌اند. تحلیل تقسیمات این محل‌ها اخیراً او را به فکر این فرضیه انداخته است که برخی مناطق این دشت به چوپانان یکجانشین یا نیمه ساکن واگذار شده است.

2 - voir A. Sarfaraz, Bastan Chenassi va Honar-e Iran 7-8 (1971) 22-25 (en français), 19-32 (en persan). Sur l'identification de Borazgan avec Taoke, cf. M. E. L. Mallowan, Iran 10 (1972) 6 ; D. Whitehouse/ A. Williamson. Iran 11(1973) 35 n. 34.

3 - Helm, Iran 19, 86 s.; Diakonoff, CHI II 57.

۴- برای خاور نزدیک قدیم، بهترین نمونه اسرائیلی‌ها هستند که موضوع ادبیات و نوشته‌های وسیعی را تشکیل داده‌اند که در آن مقایسه‌های باستان و وسطی بسیار مورد بحث واقع شده‌اند. حالت خوبی از مساله مورد نظر همراه کتابنامه‌ای مفصل توسط A. lemaire, JA 270 (1982) 5-24 آورده شده است. در مورد شرق نزدیک وسطی رجوع شود به نمونه‌های ذکر شده توسط X.de pianhol پایه‌های جغرافیایی تاریخ اسلام ۲۳۴-۲۲۵ (۱۹۶۸) و چندین مقاله از دائره المعارف اسلام به ویژه مقاله‌های مربوط به اقوام زاگرس. در مورد خانور نزدیک معاصر از این منابع استفاده شده است. F.Barth, Afshar (vol. I2, 247 s.) Kashkay (vol.IV2, 734s.) J.P. Digard, J.P. Digard، سالنامه‌های: اقتصاد، اجتماع، تمدن ۱۴۲۳ss (۱۹۷۳) ۶.

منطقه کوچ کرده‌اند (ایرانی‌ها) بعد از قرن‌ها همزیستی شکل گرفته است. شیوه زندگی کوچ‌نشینی و چوپانی و مخصوصاً سازمان اجتماعی‌شان که انحلال و بازسازی‌های مداوم گروه‌های قبیله‌ای را ایجاب می‌کند این روند را تسهیل نمود.^۱

اگر این نظریه را بپذیریم، باید میان ساکنان پارسوا و انشان/پارسا تمایز روشنی قائل شویم. ساکنین انشان/پارسا از اواسط قرن ۶ به بعد به‌عنوان پارسها شناخته شده‌اند. میان این پارسیان تاریخ که اخیراً یکجانشین شده‌اند و اجدادشان در نیمه دوم قرن هفتم، توالی مستقیم و تأییدشده‌ای توسط متون وجود دارد. نام پارسیان را باید دقیقاً برای آنها به‌کار برد. در مورد پیشینیان آنها که قبل از تشکیل سلسله پارس انشان در طی چندین قرن زندگی ساده شبانه‌های کوچ‌نشین را در زیر سلطه دورادور پادشاهان عیلامی داشته‌اند، نمی‌توان دقیقاً به قوانین قومی آنها پی برد و تشخیص هویت آنها به‌صورت باستان‌شناسی غیرممکن است. به‌مفهوم خاص کلمه آنها مردمان انشان و در مفهوم عام عیلامی هستند. و بدون شک نسبت قابل توجهی از ایرانیان نیز با آنها ترکیب شده‌اند. ساکنان پارسوا در زاگرس مرکزی که خیلی از آنها از قرن نهم ساکن و یکجانشین بوده‌اند. شاید با ساکنان فارس و یا حداقل بخشی از آنها رابطه داشته‌اند، اما اگر شباهت اسامی مکانها^۲ در میان نباشد، این فرضیه توسط هیچ رویداد و واقعیت عینی تأیید نشده

۱ - فرضیه یک سازمان قبیله‌ای از جمعیت‌های فارس قبل از قرن هفتم قبل از میلاد نظری می‌نماید. در عوض سازمان قبیله‌ای پارس‌ها به گواه مورخان قدیمی درست و محتمل می‌باشد.

[105 - 110] (P. Briant, IrAnt. 19(1984)) فرایندهای تشکیل، آمیختگی، انحلال و زوال قبایل و قومها با نمونه‌های آورده شده در یادداشت قبلی نشان داده شده‌اند.

R.de Vaux, Les institutions et de disparition de l'an cien testament. I(1982) 15-29.

۲- اگر رابطه‌ای بین ایرانیان پارسوا و پارسا وجود داشته است از نوع رابطه‌ای است که F.Barth, Nomads of south persia, 2 به آن اشاره دارد. در شرق تهران و در منطقه بین یزد و اصفهان گروه‌های چادرنشین هستند که آنها هم در ارتباط با صری‌های فارس می‌باشند که از آنها در گذشته‌ای نه چندان دور جدا افتاده‌اند. نمونه‌های دیگری از گروه‌های قبیله‌ای فراموش شده به دنبال جابجایی و یا مهاجرت یک قبیله در بندهای دایره المعارف اسلام دیده می‌شود.

است. این دلیل برای اینکه آنها را پارسی بنامیم کافی نمی‌نماید و بهتر است آنها را فقط ایرانیان بنامیم تا ویژگی خاص جمعیت فارس را از زمان پایان قرن هفتم را خاطر نشان سازیم.

زمینه‌های سیاسی و فرهنگی

فرضیه تکوین قوم پارس در نتیجه اختلاط عناصر قومی عیلام و ایرانی وجود یک پیوستگی و حتی همزیستی میان سنتهای دو ملت را ایجاب می‌کند. رویهمرفته، چندین تحقیق، بقای تمدن عیلام را در قرن ششم و اهمیت میراث گردآوری شده توسط پارسیان را تأیید می‌کند. در ابتدا لقب پادشاه انشان که مورد استفاده اولین پادشاهان پارس بود، توجه را به خود جلب می‌کند. چون این لقب فقط در متون بابلی در ارتباط با کورش دوم موجود است، در اصل تردیدی منطقی راجع به لقبی که پادشاه بزرگ و پیشینیانش در کشور زادگاهشان استفاده می‌کردند وجود دارد: پادشاه انشان، پادشاه عیلام یا پادشاه پارسا فرض بر این است که "پادشاه انشان" قطعاً لقبی باستانی فراموش شده و بیرون آمده از بایگانی‌های بابل توسط راهبان مردوک است که مایل نبوده‌اند پادشاه جدیدشان را با لقب واقعی‌اش نام نهند که این لقب می‌تواند خواه پادشاه عیلام^۱ و خواه پادشاه پارسا^۲ باشد. باری موضوع عبارتست از یک لقب کاملاً بیگانه با کاربردهای رایج^۳ در مهرخانه بابل که نمی‌تواند با فرهنگ عامه ارتباطی داشته باشد. بابلی‌ها همیشه حاکم را "پادشاه عیلام" نامیده‌اند.

در این لقب عیلام شامل شوش و مناطق مسکونی اطراف آن می‌شد و فارس را در بر نمی‌گرفته است. حتی اگر احتمال داشته باشد که در سال ۵۳۹ یعنی زمان تصرف بابل،

1 - H. Tadmor, dans : History of the Jewish people, vol. V (1983) 12 s. (en hebreu); et communication personnelle.

2 - J. Harmatta, Acta Iranica 1 (1974) 34 ; M. Dandamaev, Acta Antiqua 25 (1977) 40.

۳- تا آنجا که ما می‌دانیم تنها تأییدی که بر استفاده این لقب در Mesopotamie وجود دارد، اشاره و نوشته Sukkalmah Siwe- palar-hupk است که او را به عنوان پادشاه انشان معرفی می‌کند (یعنی پادشاه انشان و شوش) این کتیبه در Mari است. ر.ک: Miroschedji, RA 74 (1980) 139s.

کوروش دوم پادشاه عیلامی نیز بوده است، بعید به نظر می‌رسد که قبلاً یعنی در زمان تاجگذاری سلطنتش، همین عنوان را داشته باشد. این نکته در مورد پیشینیانش بهتر صدق می‌کند. وانگهی این لقب برای کوروش تنها یک بار بکار رفته است و آنهم در متنی است که در آینده باید تأیید شود و واقعاً باید گفت متنی کهن و باستانی است.^۱ بالاخره این مطلب قابل درک نیست که چرا بابلی‌ها در دادن لقب "پادشاه پارسو" به کوروش تردید داشته‌اند چرا که آنها این لقب را در مورد داریوش اول و جانشینانش به کار برده‌اند.

اگر کاتبان بابل، کوروش را با لقب بسیار قدیمی "پادشاه انشان" نامیده‌اند، فقط بدین دلیل است که این عنوان در چهارچوب تاریخی عیلام دارای معنی بوده است و احتمالاً آنها برای کوروش لقب دیگری نمی‌شناخته‌اند. رویهمرفته به استثنای اسناد حکومتی بابل که در آنها کوروش "پادشاه بابل" و "پادشاه کشورها" نامیده شده است و نیز صرفه‌نظر از مورد مشکوک کتیبه‌های پاسارگاد که او را هخامنشی دانسته‌اند و احتمالاً از نظر تاریخی دقیق هم نمی‌باشند^۲ - کوروش در تنها متون سه گانه شناخته شده که قطعاً معاصر سلطنتش می‌باشند "پادشاه انشان" نامیده شده است.

متون سه گانه بدین قرارند: مهر استوانه‌ای یسپر مربوط به تاریخ چهاردهمین سال حکومت نابونید،^۳ مهر استوانه‌ای بابل مربوط به سال ۵۳۸، و آجرهای شهر اور.^۴ درست است که در "تاریخ نبونید" کورش در سال ۵۵۰ "پادشاه انشان" و در سال ۵۴۷ ق.م.^۵ "پادشا پارسوا" نامیده شده است اما چون همه متفق‌القولند که این همان کاتبی است که این متن و تاریخ بابل

۱ - A.K. Grayson, *Babylonian Historical-Literary Texts* (1975) 24s.32s. - این نمونه دیر هنگام نشان می‌دهد که لقب «پادشاه عیلام» توسط کوروش استفاده نمی‌شده است. بابلی‌ها وی را چون یک پادشاه عیلامی در نظر می‌گرفته‌اند.

2 - Voir ci-dessus, n. 74.

3 - KB III/2 (1890) 98 s.(I 29).cf.Tadmor, dans *studies Landsberger*, AS 16 (1965) 368..

4 - UET 1 (1928) n 49.

5 - Grayson, ABC, TCS 5 (1975) 106 s.(II 11 et II 15). ما فرضیه مطرح شده در این اثر را نیآورده‌ایم.

ibid., 282, pour une lecture pa[r-su(?)...]a III 3.

BM۹۲۵۰۲) را نوشته است که به بیست و دومین سال حکومت داریوش^۱ اول مربوط می‌شود و لقب اصلی‌اش دقیقاً پادشاه پارسوا بوده است، - نمی‌توانیم این احتمال را رد کنیم که اسناد این لقب به کورش در واقع اشتباهی از جانب کاتب است که عادت کرده پادشاه پارس معاصرش را اینگونه بنامد. این لقب در جای دیگری به جز روایت بابلی کتیبه‌های بیستون^۲ به کورش داده نشده است. در حالی که هیچ لقبی در روایت‌های عیلامی و قدیمی پارس و نیز در تورات^۳، به او داده نشده است متونی که نام و لقب او را می‌آورند، مربوط به دوره‌ی پارس یا بعد می‌باشند که رسوم عیلامی در آنها رخنه کرده است. به هر علتی که باشد، چون به واقعیت نزدیک است که پادشاه نقش موثری در نوشتن متون رسمی‌اش داشته است، گویاست که نسبت به "لقب پادشاه پارسوا". خود او عنوان "پادشاه انشان" را ترجیح داده که اشاره ضمنی عیلامی آن نمی‌تواند از نظر بابلی‌های باسواد دور مانده باشد.

اگر از نظر منطقی مطمئن باشیم که کورش دوم و نیز پادشاه پیشین او از چشم‌پوش به بعد "پادشاه انشان" نامیده می‌شده‌اند، این مطلب اثبات نشده است که آنها لقب "پادشاه پارسوا" را داشته‌اند. و با قاطعیت باید گفت که استعمال و کاربرد آن قبل از سلطنت داریوش اول تأیید نشده است. این سنت پیشاپیش متناقض، برای خاندان پارس نیاز به توضیح دارد. تأسیس حکومت پارس انشان در سالهای ۶۳۵ - ۶۲۵ ق.م و حکومت هم‌عصرش یعنی شوش، باعث ظهور امپراطوری قدیمی انشان و شوش شد که ۱۲ قرن پیش با اتحاد شمال و جنوب سرزمین تأسیس^۴ شده بود. مملکت انشان از حدود سال ۱۹۰۰ ق.م وجود استقلال و خودمختاری نداشته است و به نظر می‌رسد که از همین زمان لقب "پادشاه انشان" دیگر مورد استفاده هیچ پادشاه عیلامی^۵ قرار نگرفته است. با کاربرد مجدد این لقب در پایان قرن هفتم، زمانی که فارس به

1 - Grayson, ABC, 9 n. 7, 14-17, 21 s.

2 - E.N von voigtlaner, The bisitun Inscription of Darius the great, 1.16, 72, 91, 94.

3 - Sauf Esd v 13 ("roi de Babylone").0

4 - Voir ci-dessus, n. 52.

۵ - در قرن ۲۱ ق.م و در زمان سومین سلسله پادشاهی اور اغلب مسأله پادشاه انشان مطرح بوده است و حتی در قرن بیستم ق.م مهر ایمازو پسر کنداو پادشاه انشان شناسایی شده است. (references dans M.

صورت قطعی از یک امپراطوری در حال ازمحلال جدا شد، چش‌پش و جانشینانش با یک سنت بسیار کهن دوباره از در آشتی درآمدند. باید اشاره کرد که این سنت مشخصاً عیلامی بود و مفهوم سمبولیک داشته است، به علاوه اینکه شهر انشان در آنزمان خالی از سکنه بوده است.^۱ بدین ترتیب آنها در مقام جانشینان مستقیم عیلامی در قسمت اصلی حکومتشان از آغاز هزاره‌ی دوم تا سال ۶۴۶ بوده‌اند.

میراث عیلامی به جا مانده برای اولین پادشاهان پارس به کاربرد یک لقب قدیمی شاهی محدود نمی‌شود. این میراث شامل جنبه‌های دیگر این تمدن نیز می‌شده است. در دوره‌ای که لباس برای بیان تعلق قومی بکار می‌رفته، بیهوده نیست که بگوییم یکی از شاهزاده‌گان پارس می‌توانسته همان لباس را بپوشد و ظواهر یک عیلامی را داشته باشد. مطلبی که از یک متن ناقص «تاریخ بنونید» استخراج می‌شود بیان می‌کند کمبوجیه شاهزاده جانشین و نماینده پدرش در بابل، لباس عیلامی می‌پوشیده و به همین دلیل، ورودش به معبد نابو ممنوع بوده است.^۲ این برداشت از متن به همان اندازه قابل قبول است که فرشته بالدار نشان داده شده بر روی لوح

Lambert, RA 66, 69 s.; stolper, ZA 72, 49-53, 62s.) به نظر می‌رسد که این لقب تا زمان پادشاهی چش‌پش مورد استفاده واقع نشده است. معذالک از کتیبه «اونتاش - ناپیریشا» بر روی مجسمه خدای (Adad) Immeria باید نام برد که در حمله‌ای از مزوپوتامی بدست آمده است و نشان می‌دهد که آن پادشاه از لقب پادشاه انشان استفاده کرده است. V. Scheil, MDP 10 [1908] 85 s., pl. 10. اما آغاز هشت خط ابتدایی این کتیبه فرسوده شده است و با توجه به طول بازسازی شده سطور پنج تا هشت دور از ذهن نسبت که در خط دوم این مطلب را بتوان خواند. Sar (ESSANA) Su-si u An-za-an... «چون این متن به زبان آکادی است معکوس بودن برخی اجزاء در لقب شاهی مرسوم بوده است.» در واقع کتیبه نشان می‌دهد این مجسمه در سیانکوک قرار داده شده است. (دوراونتاش = چغازنبیل) و این فرضیه منطقی است که صاحب عنوان شاهی در تمام سنگ‌نوشته‌های معاصر در این محل مطابقت داشته باشد.

۱ - درباره انشان در دوره هخامنشیان رجوع شود به Hansman, Iran 10, 110, 119 s. (et cf. p. 124 la note dl. Gershevitch) فقط برخی اشیاء باقی مانده از دوره هخامنشیان در تل مالیان جمع‌آوری شده است. Sumner, Iran 12, 158; AJA 90, 11a. ر.ک:

2 - Voir Grayson, ABC, 11 (III 26), 282; Bab. Hist.- Lit. Texts, 25 n. 7.

معروف پاسارگاد، قبایلی عیلامی پوشیده و موها و ریش کوتاه^۱ به همان اندازه مشخص کننده می‌باشد. در واقع لباس "پارسی" که مخصوص دوره‌ی هخامنشیان از زمان سلطنت داریوش اول به بعد می‌باشد، پارسها و عیلامیان^۲ آنرا یکسان و بدون هیچ تفاوتی می‌پوشیده‌اند. از دیدگاه هنری و فرهنگ مادی و ظاهری، تمدن خوزستان و فارس می‌تواند به جز در مناطق کوهستانی که احتمال دارد قبلاً تحت تأثیر مادها بوده است،^۳ در طی بخش اعظم قرن ششم جزء فرهنگ نوعیلامی قرار گیرد. کشفیات اخیر نشان می‌دهند که در شوش همانند فارس غربی تغییرات محسوسی از قرن هفتم تا ششم صورت نگرفته است و در آن زمان از ظروف سفالی خانگی، فلزات و جواهرات مشابه قرن پیش استفاده می‌کرده‌اند.^۴ به‌ویژه سنگ‌نوشته‌ها در این دوران نشان از یک هنر نوعیلامی محض در شوش و نیز منطقه‌ی پرسپولیس دارند. این

1 - Voir E. Porada, *The Art of Ancient Iran* (1985) 158; C. Nylander, *Ionians in Pasargadae* (1970) 126 n. 323; A. Farkas, *Achaemenid Sculpture*, 33 (1974) 7 ss; D. Stronach, *Pasargadae*, 51-55. موسسه تاریخ و باستان شناسی استانبول.

۲- مسأله اصل و منشأ این لباس اغلب مورد بحث و اختلاف بوده است
Farkas, *Achaemenid Sculpture*, 33 s.; M. Roaf, *CahDAFI 4* (1974) 94-98, 104 s.; Calmeyer, *AMI NF 10* 184 s. م. (1977) مشکل این جاست که برای این نوع لباس باید به طور همزمان فقدان مرجع و ظهورش در دوره اخیر هخامنشی را توضیح داد Faerkas, *ibid* گمان می‌کند که این یک لباس ایرانی است و شاید عیلامی که پارسها در زمان حکومت کوروش دوم می‌پوشیده‌اند. اما امروز این فرضیه هنوز غیر قابل اثبات می‌نماید. می‌توان فکر کرد که قبای «پارس» از زمان استقرارشان در فارس لباس پارسها بوده است، اما اگر این گونه باشد باید توضیح داد که چرا این مسأله در آثار استوانه‌های عیلامی کتیبه‌های استحکامات پرسپولیس تأیید نشده است.

۳- ر.ک: سفالینه‌های مناطق بختیاری که توسط A. Zagarell, *MAI NF 15* (1982) fig. 4-5 (VIII- VII s), fig. 7 (VI s). انتشار یافته است.

۴- در مورد تداوم فرهنگ مادی شوش در قرن هفتم و ششم ق.م. ر.ک: Miroschedji, *Cah DAFI 12*, 38 s., 148 ss; RA 76, 59 s. همان فرهنگ مادی ویژه نوعیلامی II از طریق تعلقات یک جسد در مقبره‌ای به دست آمده که اخیراً در اراقان نزدیک بهبان کشف شده است. (F. Vallat, *Akkadica 37* 1-7. (1984)

جمع‌بندی از مطالعه آثار مهر - استوانه‌ها بر روی کتیبه‌های استحکامات پرسپولیس^۱ به روشنی بدست می‌آید. در مورد آنچه که مربوط به آغاز قرن ششم می‌شود، همانطور که در استوانه مربوط به کورش اول دیدیم، این نتیجه‌گیری مطمئن و قطعی است. احتمالاً این جمع‌بندی برای دوره‌ی کورش دوم نیز صادق باشد که در آن نوآوری‌های هنری، با هزاران ملاحظات و دلایل تکاملی، به‌نظر نمی‌رسد که در حوزه‌ی هنر تصویری که به سنت‌های عیلامی و یا آشوری - بابلی^۲ وفادار مانده تأثیری گذاشته باشد. برای پدیدآمدن اولین مهر استوانه‌ها با سبک هخامنشی در پارس، در واقع باید تا زمان سلطنت داریوش اول صبر کرد. این استوانه‌ها قدیمی‌ترین شواهد یک هنر جدیداند که نشان از قطع رابطه با هنر پاسارگاد و تمدن نوعیلامی^۳ دارند. تهیه و ساخت آنها به یک هنر قدیمی پایان داد. تاریخ آخرین استوانه‌هایی عیلامی شناخته شده به سال ۵۰۰ ق.م مربوط می‌شوند و بر روی سنگ‌نوشته‌های اخیر پرسپولیس^۴ دیده می‌شوند.

می‌دانیم که نقش برجسته ایجاد شده در بیستون که داریوش اول به یاد بود تصرف دوباره امپراطوری، فرمان ساخت آن را صادر کرد، در ابتدا جز نوشته‌ای طولانی به زبان عیلامی نبوده

۱ - از Helen Kantor و Mattheu stoper سپاسگزاری می‌کنیم که به کمک آنها توانستیم در دسامبر سال ۱۹۸۲ در انیستیتوی شهر شیگاگو آثار استوانه‌ها را بر روی کتیبه‌های استحکامات پرسپولیس بررسی کنیم. که تقریباً کل آن را منتشر نشده است. مقدار نسبتاً زیادی از این آثار مربوط به حکاکی نوعیلامی در دوره اخیر می‌باشد.

2 - Voir Farkas, Achaemenid Sculpture, 7-28.

۳- ویژگی موثر این مرحله گذار توسط Farkas, ibid., 29-37 تشریح شده است. در عوض کسانی که نقش برجسته‌های کاخ P پاسارگاد را به دوران سلطنت کوروش نسبت داده‌اند و نه به داریوش اول، این ویژگی را نادیده گرفته و یا ارزش زیادی برایش قائل نشده‌اند.

۴ - اینکه هنر نوعیلامی تا زمان داریوش اول هنری زنده باقی مانده است و در طی ربع قرن به همراه هنر هخامنشی تازه تأسیس به بقای خود ادامه داده است توسط چند استوانه اثبات شده است که مطمئناً در زمان سلطنت داریوش اول حکاکی شده‌اند و نشان می‌دهد که هر دو سبک عیلامی و هخامنشی در کنار هم بوده‌اند. این استوانه‌ها هم نمونه آثار هخامنشی را معرفی می‌نماید و هم آثار عیلامی را که مربوط به اواخر قرن هفتم و آغاز قرن ششم قبل از میلاد بوده‌اند. نمونه‌ای بسیار توسط P. Amiet, Arts asiatiques 28 (1973) n 68 نشان داده شده است.

است.^۱ حداقل تا دومین سال سلطنتش زمانی که ترجمه بابلی و سرانجام روایت پارسی باستان به اولین سنگ نوشته اضافه شده‌اند، عیلامی زبان رسمی بوده است که پادشاه مایل بوده با آن زبان آیندگان را مخاطب قرار دهد.

حداقل تا اوائل قرن پنجم عیلامی زبان مورد استفاده حکومت پارس در فارس بوده است. این اداره حکومتی احتمالاً توسط کوروش دوم از اواسط قرن ششم یعنی در زمان تشکیل امپراطوری استقرار یافته است. به خصوص زمانی که شوش و مکتب‌های کاتب آن تحت نفوذ و تسلط پادشاه در آمدند- و نیاز به ساختارهای اداری پدید آمد و بویژه با تأسیس بناهای بیشتر در دشت پرسپولیس. به همان نسبت ندرت یا فقدان کارگزار پارس متخصص و در دسترس بودن کاتبان شوش، کاربرد عمومی زبان عیلامی در جنوب غربی ایران بیان می‌کند که سازمان اداری تشکیل شده توسط کوروش دوم در اصل یک اداره‌ی عیلامی بوده است. چون جای تردید است که کتیبه‌های عیلامی به‌طور منظم و اصولی توسط کاتبان عیلامی دوزبانه برای کارگزاران پارس یک زبانه به پارسی ترجمه شده باشد، باید فرض کنیم که بخش قابل‌توجهی از کارگزاران اداری به‌طور یکسان هر دو زبان را به کار می‌برده‌اند.^۲ نشانه‌ای در مورد اهمیت این دوزبانه بودن در



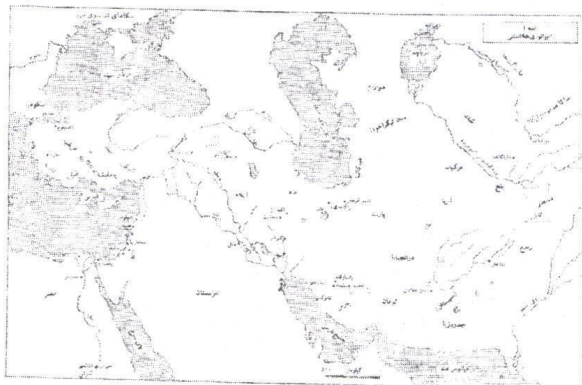
کتیبه‌های عیلامی دوره‌ی داریوش وجود دارد که از لحاظ واژه‌نگاری حاوی واژه‌های بیشتر وام

1 - Voir wiesehofer, Dareios, 9-13 (avec la bibliographie) ; R. Borger, Nachrichten der Akad. Der Wiss. In Gottingen, I, phil. Hist. Kl. Nr. 3 (1982)-

۲- ر.ک: I. Gershevitch, Editor's Preface, dans R. T. Hallock, The Evidence of the Persepolis Tablets, CHI II (publication separee, Cambridge: Middle East Center, 1971) 3 s. باید خاطر نشان کرد که امروزه هنوز هم دو زبانه در فارس یکی از ویژگی‌های مردم بودن است.

گرفته شده از پارسی کهن است و از لحاظ نحوی شامل ساختارهایی است که تأثیر این زبان را بیان می‌کند.^۱

اگر فقط به اسامی خاص ذکر شده در این نوشته‌ها اعتماد کنیم، پارسها اکثریت جمعیت فارس را در پایان قرن ششم^۲ تشکیل می‌داده‌اند. معذک تحلیل بررسی اسامی خاص، دلایل قابل



اطمینانی را برای تعیین ترکیب قومی ساکنان منطقه ارائه نمی‌دهد.^۳ به‌ویژه اینکه غیرممکن است که بدانیم چه تعداد عیلامی خود را در پس نامهای پارسی پنهان می‌کرده‌اند.

با مواردی برمی‌خوریم که پدر و پسر نامهایی با ریشه قومی متفاوت

داشته‌اند که یکی پارس بوده و دیگری عیلامی.^۴ این نمونه‌ها بیانگر فرهنگ‌پذیری دو جانبه در گروه جمعیتی و اهمیت روزافزون عنصر ایرانی می‌باشد. این مهم در قلمرو مذهبی هم قابل تعمیم است. براساس کتیبه‌های استحکامات پرسپولیس به نظر می‌رسد که مذهب عیلامی بسیار زنده و پویا بوده و در فارس در زمان سلطنت داریوش رواج داشته است.^۵

1 -Hallock, OIP 92 (1969) 9 s.; Vallat, Akkadica 37, 5 s.

۲- اسامی با اصل و ریشه عیلامی در مجموع ده درصد اسامی را تشکیل می‌دهند.

M. Mayrhofer, Onomastica persepolitana (1973) 304-310.

۳- درباره دلایلی که امکان می‌دهد یک جمعیت را بر اساس شناسایی اسامی خاص آن تعیین هویت کرد ر.ک: roblemes concernant les Hurrites, Publication de l'U.R.A. 8 (Paris, C. N. R. S., 1977) 30-35.

4 -Ainsi Vallat, Akkadica 37, 1-4.

5 -Voir H. Koch, Die religiösen Verhältnisse der Dareiozeit, Untersuchungen an Hand der elamischen Persepolistafelchen, Gottinger Orientforschungen ¼ (1982). Et Stronach, Acta Iranica 23, 486 s.

خدایانی چون هومبان، ناپیرشا و شیمیت غالباً در این کتیبه‌ها نام برده شده‌اند تا اهورا مزدا و خدایان ایرانی - بررسی که می‌تواند نسبت به داده‌های اسامی خاص اطلاعات بیشتری در مورد ریشه قومی ساکنان منطقه بدهد.

کلمه عیلامی «شاتین» اغلب به جای لغت پارسی کهن «ماکوش» برای نامیدن راهبان به کار رفته است، حتی زمانی که آنها اسم پارسی داشته‌اند. و چند کتیبه گویای شاتن‌هایی با نام پارسی هستند که معذک به پرستش خدایان عیلامی از قبیل همبان و ناپیرشا مقید بوده‌اند. شاید هم در واقع آنها عیلامی بوده‌اند. اگر این اسناد درست ترجمه و تفسیر شده باشند اعتباری که مذهب قدیمی برخوردار بوده به حدی بوده است که داریوش اول حتی باوجود تعصب شخصی‌اش نسبت به اهورامزدا و زورواستریسم لزوماً می‌باید به آن توجه می‌داشت که حدس زده می‌شود او خود وارد کننده این مذهب در ایران غربی بوده است.^۱

در واقع به نظر می‌رسد که در قسمتی از کتیبه اولیه (عیلامی) بیستون، تمایزی میان اهورامزدا که خدای ایرانیان بشمار می‌آمده از یک طرف و خدایان دیگری که وجود داشته‌اند و حدس زده می‌شود که ایرانی نبوده‌اند^۲ از طرف دیگر برقرار شده است. آیا جسورانه است که این توصیف و ویژگی را اشاره‌ای به خدایان عیلامی بدانیم که ساکنان بیشماری از پارس و عیلام هنوز آنها را گرامی می‌داشتند؟ و سرانجام یادآور می‌شویم که پادشاهان سلسله هخامنشی از داریوش به بعد تصمیم گرفتند در صفة نقش رستم که در گذشته‌ای نا معلوم و دور مأوای خدایان عیلامی بوده است، برای خود مقبره بسازند.

این نمونه‌ها عمق همزیستی فرهنگی عیلامی - پارسی را نمودار می‌سازد و ایجاب می‌کند که قبل از تأسیس امپراطوری پارس مدتهای طولانی در کنار هم زیسته باشند.

1 - Ainsi Greshevitch, JNES 23 (1964) 16-18, et sureout J. Duchesne- Guillemin, Acta Iranica 3 (1974) 11-21. Stronach, Acta Iranica 23, 488 s.

حدس می‌زند که کوروش پیرو مذهب Zoroastrien بوده است.

2 - ibid.

جمع‌بندی

در طرح کلی تاریخی و باستانی که عموماً برای توصیف مرحله‌گذار از حکومت عیلامی انشان و شوش به امپراطوری پارس هخامنشی در جنوب‌غربی ایران بکار می‌رود امروزه می‌توان تصویری دقیقتر جایگزین آن ساخت که به تجربیات تحقیقات تاریخی و باستانی اخیر نیز نظر دارد. ویژگی تدریجی این مرحله‌گذار از این پس روشن‌تر می‌نماید. ما پیشنهاد می‌کنیم که ۴ مرحله برای آن بازشناسیم.

(۱) تا سال ۶۴۶ ق.م فارس زیر سلطه کمابیش تنگاتنگ پادشاه انشان و شوش بوده است. ساکنانش که همه یا بخشی از آنها چادرنشین بوده‌اند از جمعیت‌های باریشه بومی یعنی عیلامی و جمعیت‌های ایرانی تشکیل شده‌اند که مهاجرتشان قرن‌ها پیش، شاید از سال ۱۰۰۰ ق.م شروع شده و توانسته تا قرن هفتم و فراتر ادامه یابد.

این مهاجران که از جهات مختلفی و عمدتاً از جهت شمال‌غربی (زاگرس) و شمال‌شرقی (فلات) آمده‌اند، توانسته‌اند در فارس نفوذ کنند. آمده‌اند. مجاورت جغرافیایی فارس و لرستان و تماس‌هایی که همیشه بین این دو منطقه اتفاق می‌افتاده و نیز وجود یک شاهزاده‌نشین به نام پارسوا در زاگرس مرکزی که نامش را به سرزمین پارسا داده است، زاگرس را به عنوان منطقه‌ی یک شمار قابل‌ملاحظه‌ای از ایرانیان فارس از آن جا آمده‌اند، مطرح می‌کند. اما فرضیه یک مهاجرت دست‌جمعی و بدنبال آن انتقال نام مکانی پارسوا از زاگرس مرکزی تا فارس در پایان قرن هشتم یا ابتدای قرن هفتم بدون هیچ بحثی رد شده است.

(۲) چند سال پس از سال ۶۴۶ ق.م با ازمحلال حکومت انشان و شوش، فارس به‌طور مشخص برای تشکیل یک حکومت مستقل تحت تسلط یک سلسله از پادشاهان پارس از امپراطوری عیلام جدا شد.

سده‌های بعد نشان از یک جریان یکجانشین کردن جمعیت‌های محلی دارد. فقط از همین دوره است که بادقت تمام می‌توان برای نامیدن ساکنان منطقه از واژه پارسیان سخن گفت و نه عیلامیان یا ایرانیان، چون دیگر از این پس مسأله عیلامیان فارس مطرح نیست. مجازیم که فرض کنیم که پیدایش قوم پارس با جذب جمعیت‌های بومی عیلامی در قلب یک مجموعه‌ی

گسترده‌تر شکل گرفته است و هر چند از نظر جمعیتی تردید داشته باشیم اما از نظر سیاسی مطمئنیم. که عنصر ایرانی آن غالب بوده است. با این وجود لقب "پادشاه انشان" که توسط پادشاهان سلسله جدید دوباره مورد استفاده قرار گرفت، القا می‌کند که آنها به‌عنوان جانشینان مستقیم پادشاهان عیلامی به حساب می‌آیند.

از نقطه نظر باستانی و هنری به نظر می‌رسد که هیچ چیز این دوره را از دوره‌ی پیشین مجزا نمی‌کند. به همین دلیل است که حکومت پارس انشان را می‌توان در طی اولین مرحله پیدایش به عنوان "عیلامی - پارسی" در نظر گرفت.

۳) ویژگی این مملکت از زمان حکومت کورش دوم با تشکیل سریع یک امپراطوری که حدودش خیلی از چهارچوب جغرافیایی تمدن عیلامی برای ملحق کردن مجموعه تمدن‌های خاور نزدیک باستان و بویژه بابل و مادها، فراتر رفته است. ویژگی این حکومت عمیقاً تغییر کرده است.

استقرار یک اداره‌ی سلطنتی و افزایش ثروت در فارس به تأسیس مؤسسات فراوان از قبیل «پاسارگاد» و «ماتزیش» منتهی شد که به‌زودی گروه‌هایی از کاتبان، هنرمندان و فروشندگان شوشی، بابلی و جاهای دیگر^۱ را در خود جای دادند.

به‌علاوه، یکی از نتایج تسخیر اکباتان در سال ۵۵۰ ق.م را می‌توان توسعه و گسترش تأثیر ماد در جنوب غربی ایران و ایرانی کردن روزافزون قلمرو انشان دانست:^۲ این تأثیر از اواسط قرن ششم در فارس و خوزستان محسوس است، چون سفالینه‌های که در این مناطق "هخامنشی" می‌نامیم با سفالینه‌های متداول در زاگرس مرکزی در قرون هفتم و ششم^۳ ق.م شباهت‌هایی دارند که می‌تواند بسیاری از جنبه‌های جدید هنر پاسارگاد را روشن کند.

۱- و نیز بابلی‌های مقیم Humadesu در زمان سلطنت کمبوجیه دوم. Cf. stolper JNES 43, 303 ss.
 ۲- Young, CAHIV n. 84 نشان داده است که روایت Herodote I 102 درباره تسلط مادها بر پارسها تا زمان کوروش دوم پایه تاریخی محکمی ندارد و مربوط به پارسه‌های پارسوا در زاگرس مرکزی است که در پایان قرن هفتم تحت تسلط مادها درآمدند. (Briant, IrAnt. 19,96-100; Diakonoff, CHI II 133.
 ۳- وسایل سفالی هخامنشی را که در اینجا ذکر شده است در پی نوشت شماره Young, Excavations at Godin tepe مقایسه کنید.

با این وجود دیدیم که در حوزه هنر تجسمی و مخصوصاً در نقوش حکاکی شده، کورش به مدل‌های آشوری - بابلی و یا عیلامی پایبند بوده است. این وفاداری و تعهد به سنت در استفاده کوروش از لقب "پادشاه انشان" نیز نمود می‌یابد که کورش با غرور این عنوان را بر خود می‌گذاشته و خود را به‌عنوان وارث عیلامیان در سرزمین شمال انشان معرفی می‌کرده است. وقتی که کورش در سال ۵۴۰ ق.م عیلام^۱ را تسخیر کرد، این فتح برای یک عیلامی جنوب انشان به‌عنوان احیاء حکومت انشان و شوش به حساب می‌آمده است. اما در واقع خبر از زوال عیلام می‌داده است. اهمیت جدایی و گسستگی ایجاد شد با جلوس داریوش اول به سلطنت را چنانکه باید و شاید نمی‌توانیم خاطر نشان سازیم. همانطور که دیدیم این گسستگی سلسله‌ای، سیاسی حتی اداری و در ابعاد وسیع‌تر فرهنگی و نیز مذهبی است.

سرانجام باید گفت این گسستگی در عنوانهای شاهی و در انتخاب یک پایتخت جدید، یعنی پرسپولیس، نیز دیده می‌شود بدون اینکه با گذشته نزدیک فارس (کوروش در پاسارگاد) و یا گذشته‌ی دورش (عیلامیان در انشان) ارتباطی داشته باشد. در امپراطوری توسعه‌یافته‌ای که داریوش دوباره فتح نمود، حتی اگر عیلام به همراه پارس و ماد در سنگ نوشته‌ها و معرف‌های سمبولیک امپراطوری از جایگاهی برجسته برخوردار باشد، تمدن عیلامی دیگر یک بخش‌سازه‌ای مهم نیست. در مجموع استقرار امپراطوری پارس هخامنشی به معنی حقیقی و محو واقعی عیلام از صحنه‌ی تاریخ را باید در حدود سال ۵۲۰ ق.م دانست و سال ۷۰۰ ق.م برای تعیین تاریخ چنین واقعه‌ای درست نمی‌نماید.

۱- تاریخ تصرف توسط کوروش دوم، دقیق و مطمئن نیست: 61 (1976) Cf. R. Zadok, Iran14 این فرض منطقی است که پارسها در شب قبل از لشکرکشی بر علیه بابل شهر را تحت کنترل خود داشته‌اند. معذک به یاد داشته باشیم که در شوش باقیمانده اشیاء باستانی قبل تر از سال ۵۲۰ پیدا نشده است.